

حمله هوایی روسیه به تئاتر
ماریوپل در اوکراین به عمد
بوده و یک جنایت جنگی است

UKRAINE: DEADLY MARIUPOL THEATRE STRIKE 'A CLEAR WAR CRIME' BY RUSSIAN FORCES

©ALEXANDER NEMEN

ARMED CONFLICT NEWS UKRAINE WAR CRIMES AND CRIMES AGAINST HUMANITY

گزارش گروه حقوق بشر سازمان عفو بین الملل

پنجشنبه 30 ژوئن 2022

[لینک متن انگلیسی](#)

گروه حقوق بشر سازمان عفو بین الملل در گزارشی که روز پنجشنبه 30 ژوئن 2022 منتشر کرد گفت، شواهد نشان می دهند که دو حمله هوایی روسیه به عمد سالن تئاتری را که به عنوان پناهگاه در شهر محاصره شده ماریوپل مورد استفاده قرار می گرفت، هدف قرار دادند.

در این گزارش این حمله به عنوان جنایت جنگی محکوم

شد. عفو بین‌الملل گفت هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد تئاتر منطقه‌ای درام آکادمیک دونتسک پایگاه عملیاتی برای سربازان اوکراینی بوده و هر نشانه‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد این تئاتر پناهگاهی برای غیرنظامیانی بوده است که به دنبال محافظت در برابر هفته‌ها بمباران و حملات هوایی برآمان بودند.



The damaged Drama Theatre in Mariupol, with the word 'children' clearly written in the foreground.

حمله هوایی 16 مارس ساختمان را ویران کرد و دیوارهای پشتی و جانبی آن را مستقیماً بر روی یک آشپزخانه صحرایی فرو ریخت که به عنوان فضای جمع آوری غذا، آب و اخبار کمیاب در مورد تخلیه و جنگ استفاده می‌شد.

مقامات شهر ابتدا حدود 300 کشته را تخمین زدند. تحقیقات آسوشیتدپرس نشان داد که این حمله ممکن است نزدیک به 600 نفر را در داخل و خارج ساختمان کشته باشد. بیشتر دوجین بازمانده و شاهدهی که AP با آنها مصاحبه کرد، تعداد آنها را حتی بیشتر از اینها می‌دانند.



The damaged rear of the theatre, moments after the explosion.

محققان عفو بین الملل هویت 12 نفر از کشته شدگان را شناسایی کردند.

کسانی که شهادت دادند «جسدها را دیدند، بقایای اجساد. و اینگونه است که می توانیم برای بازسازی تلاش کنیم. اما حقیقت این است که ما هرگز حقیقت را نخواهیم فهمید. ما هرگز به رقم نهایی نخواهیم رسید. اوکسانا پوکالچوک، مدیر کل عفو بین الملل در اوکراین گفت: و آنچه برای من وحشتناکتر است این است که ما هرگز نام کامل را نمی دانیم.



Debris covers the area where the field kitchen was located.

تیم عفو بین‌الملل با 52 بازماندگان و شاهدان دست اول مصاحبه کرد که حدود نیمی از آنها یا در تئاتر بودند یا در همان نزدیکی. با استفاده از تصاویر ماهواره ای از صبح آن روز، آنها مشخص کردند که آسمان به اندازه کافی شفاف است تا هر خلبانی بتواند کلمه "CHILDREN" را که با حروف غول پیکر سیریلیک در جلو و پشت ساختمان نوشته شده است ببیند.

فیزیکدانان و تحلیلگران تسلیحات تصاویر باقی مانده را بررسی کردند و به این نتیجه رسیدند که دو بمب 500 کیلوگرمی پرتاب شده از یک جت روسی محتمل ترین مهمات بودند. یافته‌های آنها با شهادت چندین شاهد که به آسوشیتدپرس گفتند دو انفجار را شنیده‌اند، مطابقت داشت.



Debris strewn to the side of the theatre, shortly after the attack.

گزارش روز پنجشنبه به نقل از برخی شاهدان که معتقد بودند ساختمان به دلیل تخلیه در دو روز قبل تخلیه شده است، نشان می دهد که تلفات به اندازه آمار ذکر شده توسط AP یا شهر نیست.

با این حال، در حالی که دو روز تخلیه از ماریوپل در 14 و 15 مارس واقعاً سالن را خالی کرده بود، طبق گفته تقریباً همه شاهدان مصاحبه شده توسط AP، از جمله خانواده ای که در صبح روز 16 مارس به آنجا رسیدند، تازه واردان بلافاصله دوباره فضا را پر کردند. هیچ فضایی برای آنها و مردی که در قسمت "چک این" در طبقه همکف کار می کرد، پیدا نکنید.

AP یک مدل سه بعدی از پلان طبقه ساختمان ایجاد کرد که بارها و بارها توسط شاهدان مستقیم، اکثراً از داخل تئاتر، که به تفصیل محل اسکان مردم را توضیح دادند، بررسی شد. همه شاهدان آسوشیتدپرس گفتند که حداقل 100 نفر در آشپزخانه صحرایی بیرون بودند و هیچ کدام جان سالم به در نبردند. آنها همچنین

گفتند اتاق ها و راهروهای داخل ساختمان شلوغ است.

در زمان حمله به تئاتر، هزاران نفر از ساکنان ماریوپل بیش از دو هفته بدون برق، آب لوله کشی یا اینترنت بودند. خانواده ها ارتباط خود را با یکدیگر از دست دادند و بسیاری از آنها تا به امروز بی ارتباط هستند و به مردم هیچ راهی نمی دهد تا بفهمند عزیزانشان زنده است یا مرده است.

یک چت تلگرامی برای افرادی که به دنبال مفقودین هستند، هزاران نام از ماریوپول دارد و احتمالاً تلفات جنگ در این شهر هرگز مشخص نخواهد شد.

در روزهای پس از حمله هوایی، نیروهای روسی کنترل مرکز شهر را به دست گرفتند. تئاتر با بولدوزر تخریب شد و بقایای آن به گورهای دسته جمعی در حال رشد در ماریوپل و اطراف آن برده شد.



Satellite image from 16 March shows damage to the theatre, shortly after the strike.

برگرفته از [anzalkhabar](https://anzalkhabar.com)

روسیه در اوکراین مرتکب "جنایات جنگی" شده است



سازمان عفو بین المللی روز دوشنبه ۱۳
ژوئن روسیه را به ارتکاب "جرائم
جنگی" در اوکراین متهم کرد و گفت که
مسکو در اغلب موارد در شهر خارکیف آن
کشور بم های خوشه ای ممنوعه را
استعمال کرده که در اثر این حملات، صد
ها غیر نظامی کشته و زخمی شده اند.

این سازمان با نشر گزارشی تحت عنوان "هر کس در هر
لحظه می تواند بمیرد" گفته است که قوای روسی
مناطق مسکونی در شهر خارکیف را به طور مکرر و بی
رویه هدف حملات قرار داده که در اثر آن، صد ها غیر
نظامی کشته و زخمی شده اند و این گونه "حملات

جنایت جنگی" پنداشته می شود.

بر اساس این گزارش، قوای روسی در شهر خارکیف از بم های خوشه‌ای، راکت های غیر رهبری شده و توپخانه کار گرفته است.

در این گزارش آمده است که "ادامه" استعمال این گونه سلاح‌های غیر دقیق در مناطق مزدحم غیر نظامی با درک اینکه [این گونه تسلیحات] بارها موجب تلفات شمار زیادی غیرنظامیان شده است، ممکن چنین تلقی شود که این حملات به صورت مستقیم جمعیت غیرنظامی را هدف قرار می‌دهد."

سازمان عفو بین المللی گفته است که شواهدی را به دست آورده است که نشان می دهد قوای روسی به طور مکرر بم های خوشه‌ای نوع 9N210 و 9N235 و ماین‌ها را به طور پراکنده استعمال کرده است، تسلیحاتی که بر اساس کنوانسیون بین المللی، استعمال آن ممنوع است.

بم های خوشه‌ای ده‌ها بم و نارنجک را در وسط هوا آزاد می کنند و آن‌ها را به صورت بی رویه بیش از صدها متر مربع پراکنده می کنند. در این گزارش آمده است که قوای روسی ماین های ضد پرسونل را نیز به طور پراکنده جاسازی کرده است.

بر اساس این گزارش، قوای روسی از راکت ها و توپخانه های غیر رهبری شده نیز کار گرفته است که حاشیه خطای آن بیش از ۱۰۰ متر است.

عفو بین الملل گفته است که گلوله باران "دومدار" به مدت دو ماه ادامه یافت و شهر ۱.۵ میلیونی خارکیف را به وحشت انداخت.

دوناتیلاروفیرا، مشاور ارشد عفو بین الملل، گفته است که مردم در خانه‌ها، جاده‌ها، میدان‌های بازی، و دیگر جاها در حالی کشته شدند که برای دریافت کمک‌های بشری، خرید غذا و یا ادویه صف بسته بودند.

در این گزارش آمده است که استعمال مکرر سلاح های خوشه‌ای "تکان دهنده و نشانه‌ای بیشتر از بی‌اعتنایی مطلق به زندگی غیرنظامیان است."

عفو بین الملل گفته است که "نیروهای روسیه که مسوول این حملات هولناک اند، باید حسابده قرار بگیرند."

نظامیان در خارکیف به سازمان عفو بین المللی گفت اند که از آغاز عملیات نظامی روسیه تا حال، ۶۰۶ غیر نظامی در این شهر کشته و ۱۲۴۸ غیر نظامی دیگر زخمی شده اند.

روسیه و اوکراین هر دو عضویت کنوانسیون بین المللی را که استعمال سلاح های خوشه‌ای و ماین ضد پرسونل را منع کرده است، ندارند.

عفو بین‌المللی همچنین گزارش داده است که راه اندازی حملات بی رویه که منجر به کشته و زخمی شدن غیرنظامیان شود و یا هم اشیای غیر نظامی را آسیب برساند "جنایات جنگی" حساب می شود.

سازمان یاد شده گفته است که در مورد ۴۱ حمله^۶ قوای روسی در شهر خارکیف تحقیق کرده است که در اثر این حملات دست کم ۶۲ نفر کشته و حد اقل ۱۹۶ نفر دیگر زخمی شده اند.

این نهاد مدافع حقوق بشر برای تهیه^۷ این گزارش بین ماه های اپریل و می سال روان میلادی با ۱۶۰ نفر، به شمول بازماندگان حملات، قربانیان، شاهدان و داکتران صحبت کرده است.

اما مقام های روسیه تا حال در مورد نشر این گزارش تبصره نکرده اند.

مقام های اوکراینی گفته اند که از آغاز تهاجم نظامی روسیه بر آن کشور، تحقیقات را در مورد بیش از ۱۲ هزار جنایت جنگی راه اندازی کرده است.

نیروهای روس در اوکراین مرتکب جنایات جنگی شده‌اند

اطلاعیه سازمان عفو بین‌الملل

جمعه 6 می 2022



سازمان عفو بین‌الملل روز جمعه 6 می 2022 اعلام کرد شواهد قانع‌کننده‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه نیروهای روسی در ماه‌های فوریه و مارس (اسفند و فروردین) در منطقه‌ای در نزدیکی پایتخت اوکراین، مرتکب جنایات جنگی از جمله اعدام غیرقانونی غیرنظامیان



شده‌اند.

این سازمان همچنین در گزارشی تاکید کرد که غیرنظامیان در جریان تهاجم روسیه به کی‌یف، از سوی نیروهای روس هدف شلیک گلوله و شکنجه قرار

گرفته اند.

«دونا تلا روورا» مشاور ارشد بخش پاسخ به بحران عفو بین الملل در یک کنفرانس خبری در کی یف گفت: اینها حوادث مجزا نیستند، بلکه بخشی از الگویی هستند در هر کجا که نیروهای روسی کنترل شهر یا روستایی را در اختیار گرفتند.

وی افزود اطلاعات گردآوری شده از سوی این گروه می تواند زمانی در آینده برای محاکمه عاملان مورد استفاده قرار گیرد.

مقام های اوکراینی مدعی اند بیش از ۹ هزار جنایات بالقوه جنگی را از سوی نیروهای روس در دست بررسی دارند. دادگاه بین المللی کیفری نیز ادعای جنایات جنگی را مورد رسیدگی قرار می دهد.

در گزارش عفو بین الملل قید شده که نیروهای روسی مرتکب جنایات جنگی در شهر بوچا شده اند که از جمله آن، کشتارهای غیرقانونی متعدد بوده است.

این سازمان یادآور شد که ۲۲ مورد کشتارهای غیرقانونی در بوچا و مناطق همجوار را به دست نیروهای روسی ثبت کرده است که اکثر این موارد، اعدام های غیرقانونی آشکار بوده اند.

عفو بین الملل همچنین در گزارش خود آورد حملات هوایی روسیه به هشت منطقه مسکونی در شهر بورودیانکا که منجر به کشته شدن دستکم ۴۰ غیرنظامی شد، حملاتی نامتناسب، خالی از تبعیض و جنایات جنگی آشکار بوده است.

این گزارش افزود: نیروهای روسی نمی توانند ادعا کنند از اسکان غیرنظامیان در ساختمان های هدف قرار گرفته، بی اطلاع بوده اند.

ولادیمیر پوتین رئیس جمهوری روسیه روز ۲۱ فوریه ۲۰۲۲ (دوم اسفند ۱۴۰۰) با انتقاد از بی توجهی غرب به نگرانی های امنیتی مسکو، استقلال جمهوری های خلق

دونتسک و لوگانسک را در منطقه دونباس به رسمیت شناخت.

پوتین سه روز پس از آن، پنجشنبه ۵ اسفند نیز عملیاتی نظامی که آن را «عملیات ویژه» خواند، علیه اوکراین آغاز کرد و به این ترتیب روابط پرتنش مسکو-کیف به رویارویی نظامی تغییر وضعیت داد. درگیری‌ها در اوکراین و واکنش‌ها به اقدام روسیه همچنان ادامه دارد.

برگرفته از سایت تحلیلی عصر ایران

امتناع از اندیشیدن در مارکسیسم روسی نظریه‌ی مارکسی و جنگ اوکراین

«بن بست» تنها زمانی تثبیت می‌شود که از پیدا کردن راه خروج دست بکشیم. (موریس بلانشو) یا خواست حفظ شروط بن بست، جستجو برای خروج از آن بیهوده است.

مهران زنگنه



در زمانه‌ی ما، در قرن ۲۱، بحث در باره دیدن/ندیدن و روابط بین میدان‌های مربوطه به تراژدی می‌برد. منجمله این نقطه‌ی عزیمت و فروض بحث ما هستند که ممکن است ما را به میدانی ببرند که ندیدن جزء شالوده‌ای دیدن می‌شود و روئیت کلیت را غیر ممکن می‌کند. جنگ و تبلیغات جنگی بدل به جزء موثر و فعلی ایدئولوژی‌ای شده‌اند که همچون در ادبیات داستانی واقعیت طراحی و ساخته شده، را واقعیت واقعی جلوه می‌دهد. احساسات بدل به ابزاری می‌شوند که در ساختن این واقعیت نقش مهمی ایفاء می‌کنند. کلوزویتر در «درباره جنگ» به درستی می‌گوید «جنگ ریشه در احساسات ندارد» اما «کم و بیش بر احساسات اثر می‌گذارد.» جزء لاینفک هر استراتژی جنگی ایدئولوژی‌ای است که جنگ را توجیه می‌کند و به احساسات جهت می‌دهد. بر بنیاد این ایدئولوژی در دوران به اصطلاح پساایدئولوژی و پساتاریخ مسابقه‌ی وقاحت تهوع برانگیزی بین روشنفکران گروه‌های حاکم در رسانه‌های جمعی اصلی سازمان داده می‌شود. بر صفحه‌ی تلویزیون همواره بربریت یک طرف به نمایش در می‌آید، گویا طرف دیگر به جای بمب گل بر سر مردم میریزد. یک طرف در حین آدمکشی بربر و طرف دیگری قهرمان است، وقتی ماشه را برای کشتن هم‌نوع خود فشار می‌دهد. برای فهم این «قهرمانی» باید ما دوباره داستان «سرباز خوب شوایک» (هاشک) را بخوانیم و در مورد گفته‌ی شوایک ساده‌دل «شلیک نکن، طرف دیگر نیز انسان است.» (نقل به معنی) تامل بکنیم، تا پی به معنای عمل قهرمانانه ببریم. ساده‌دلی شوایک پیش‌شرط □□□□ معنای واقعی عمل «قهرمانانه» یعنی کشتن است.

در حوزه‌ی این بحث عمدتاً یک وجه از این ایدئولوژی یعنی به نقطه عزیمت و به برخی از فرضها، به آنچه آنان مقرر می‌کنند، پرداخته و نشان داده خواهد شد که آنان باعث می‌شوند ما نه کل، بلکه گزیده‌ای از واقعیت را ببینیم و بر اساس آن عمل بکنیم. این نقطه‌ی عزیمت و فرضها ما را از مجرای شکل دادن به

دیدن/ ندیدن «داوطلبانه» در راستای خواست جنگطلبان منضبط می‌کنند.

در غرب پوتین = صدام، پوتین = هیتلر، اوکراین = ویتنام (و جنگ ضدامپریالیستی) فرض می‌شود (احتمالا در روسیه بر حسب فرهنگ روسی به جای پوتین، زلنسکی یا دیگری و به جای ویتنام آلمان نازی در تساوی‌های اخیر قرار داده می‌شود). این‌همانی‌ها، یکسانی‌ها، فی‌نفسه چندان اهمیت ندارند، آنچه اهمیت دارد نتایج ناشی از آنان است.

با قدری تامل دیده خواهد شد، در واقع با فرض یک این‌همانی «ساده» (الف = ب) تمام گفتمان‌ها و «حقایق» تولید شده در مورد یک شخص، پدیده، اتفاق در یک دوره‌ی تموجات سیاسی Konjunktur، در یک دوران، در یک سپهرآرایش Konstellation در روابط قدرت-سلطه در زمان و مکان (بگوئیم الف) و نتایج ناشی از آنان بلافاصله به پدیده، اتفاق ... امروزی (بگوئیم ب) منتقل و تراکاشت transplantieren می‌شوند. با این تراکاشت از یک سو دلائل واقعه الف از زمانه‌ی خود کنده شده، تاریخ و تاریخت واقعه و اثر ساخت‌های مربوطه از دست می‌روند و از سوی دیگر دلائلی که واقعه‌ی امروزی (برای مثال جنگ اوکراین) را ایجاد کرده‌اند، دیده نمی‌شوند. میدان دیدن/ ندیدن در مورد یکی به میدان دیدن/ ندیدن در مورد دیگری تبدیل می‌شود. از انسان(ها) خواسته می‌شود که بر حسب گفتمان‌ها، استدلال و «حقایق» مذکور برای مثال در مورد ویتنام در جنگ اوکراین عمل کند، مثل آنچه آقای اشکار Achcar به طور ضمنی مطرح می‌کند [1]. می‌نویسد: کسی در دوران جنگ ویتنام «از شوروی و چین نخواست وارد جنگ بر علیه اشغال آمریکا بشود، اما جنبش رادیکال ضد امپریالیستی نسبت به ارسال افزایش ارسال اسلحه توسط مسکو و یکن به جنبش مقاومت ویتنام نظری مثبت داشت. دادن ابزار و وسائل لازم به کسانی که در حال پیشبرد یک جنگ عادلانه [در اوکراین] و مبارزه با یک مهاجم بسیار قویتر هستند، یک وظیفه‌ی بین‌المللی است.»

(ترجمه‌ی آزاد. میان دو ابروی شکسته از من است) و بدین ترتیب می‌خواهد، جنبش ضدامپریالیستی همان سیاستی که در قبال ویتنام داشته است، را در قبال اوکراین تکرار کند. (اخیرا چند نوشته از ایشان برای توجیه موضع سنتی مارکسیسم روسی به فارسی ترجمه شده است.)

طبعاً در همان‌داندنگ‌ها، بدون توجه به سطح تجرید به یک یا چند عنصر مشترک بین جنگ‌ها در سطحی مجرد اشاره می‌شود و بواسطه‌ی این عناصر این‌همانی نتیجه می‌شود. توجه نمی‌شود در مجردین سطح تمام جنگ‌ها یکی هستند. مثال بزنیم: جنگ‌ها در دوران باستان بگوئیم جنگ‌های پلوپونیزی Peloponnesisch (حدود ۴ قرن پیش از میلاد مسیح)، جنگ اول و دوم، جنگ عراق، اوکراین، ویتنام و یمن به اعتبار تعریف کلاسیک کلازویتز همه یکی هستند. این جنگ‌ها فقط به اعتبار تعلق به شکل عمومی حل مسئله‌ی قدرت، یا دقیقتر تحمیل قهرآمیز یک رابطه‌ی قدرت نامتقارن، یا تضمین یک رابطه‌ی سلطه‌ی موجود یکی هستند. این گفته اما فقط در سطح تجرید معینی صحت دارد. این تعریف مجرد (و به این اعتبار یک جانبه) می‌تواند در چارچوب نظریه‌ی قدرت و پروبلماتیک مربوطه ثمر بخش باشد. باید اما از مجرد عبور کرد و به مشخص رسید. جنگ در جهان واقعی ناب نیست و معمولاً ترکیبی از انواع جنگ‌ها است. ترکیب باعث می‌شود که بتوان شباهت بین جنگ‌های مختلف دید. مسئله اما تشخیص تفاوت‌ها است. آیا جنگ (منازعه‌ی قهرآمیز بین دو نیروی سازمان‌یافته‌ی سیاسی-اجتماعی در سطح ملی/بین‌المللی) را می‌توان بدون قرار دادن آن در پروبلماتیک تاریخ فهمید که قدرت موضوع یکی از زیرپروبلماتیک‌های آن است و کلازویتز در چارچوب آن توقف می‌کند، یا باید برای فهم جنگ و بویژه طبقه‌بندی آنان (ملی، امپریالیستی و غیره) باید به اشکال مشخص در زمان و مکان پرداخت؟

در یک بحث مارکسی در مقابل مفهوم مجرد، مفهوم مشخص قرار داده می‌شود. بر بنیاد دریافت مارکس از

مشخص، مفهومی مشخص است که «وحدت جوانب مختلف مربوط» [21] باشد. در چارچوب این گفتمان می‌باید دریافتی از جنگ ارائه داد که مشخص، یعنی وحدت جوانب مختلف مربوط به جنگ، را برتاباند. مفهوم مشخص حقیقی و مفهوم مجرد بواسطه‌ی حداقل یک جانبگی آن حقیقت شی (موضوع) را برنمی‌تاباند.

تشخص مارکسی مفهوم به معنای «وحدت» یا به لحاظ مفهومی در بر داشتن ساختمان تعامل دیالکتیکی جوانب مختلف شی (یا موضوع) و لحظات آن است. بدین ترتیب در بردارنده‌ی تمام روابط-پیوندهای واقعی شی (یا موضوع) با سیستمی است که توسط مفهوم به آن اشاره می‌شود. با این دریافت از منظرگرایی نیز می‌توان اجتناب کرد.

بر اساس این دریافت همان‌طور که در زیر نشان داده خواهد شد، نمی‌توان جنگ‌های نامبرده را این‌همان دانست، مگر اینکه از تمام روابط و پیوندهای واقعی هر جنگ در و با سیستم صرف‌نظر کرد.

جنگ اوکراین و ویتنام همان‌طور که در زیر نشان داده خواهد شد از یک نوع نیستند، دقیقاً اگر جوانب دیگر جز اشغال و وجود نیروی خارجی، روابط و مناسبات طبقاتی در سطح ملی و سیستم بین‌المللی مورد توجه قرار بگیرند.

در بسیاری از جنگ‌های قرن گذشته در کشورهای پیرامونی^۱ سیستم بین‌المللی همچون جنگ ویتنام (منجمله در جنگ افغانستان) یک عنصر ملی/آزادیبخش (به معنای بیرون راندن نیروی اشغالگر چه در جنگ افغان‌ها بر علیه روسیه و چه بر علیه ناتو) وجود داشته است. همان‌طور که در جنگ فعلی اوکراین نیز این عنصر وجود دارد. اما این عنصر مشترک چیزی جز یک وجه Aspekt (یک لحظه)، یکی از تعیین‌کنندگی‌ها Bestimmungen در جنگ‌های مذکور نیست و آن‌ها را یکی نمی‌کند، بلکه فقط اشاره به □□□□ تبدیل یک جنگ ارتجاعی به انقلابی دارد. تفاوت‌های جنگ ویتنام با این دو به قسمی هستند که هر این‌همانی بین جنگ

افغانستان/اوکراین و ویتنام را بدل به یک این‌همانی ظاهری و مجرد (و به این معنا غیر مارکسی و در چارچوب این نظریه «غلط») و بازتاب ایدئولوژی می‌کند که می‌خواهد با نسبت دادن گفتمان‌های مربوط به جنگ ویتنام به جنگ اوکراین به یک برنامه‌ی سیاسی/عملی (طبقاتی) روایی legitimieren ببخشد. در این دریافت تفاوتی که یک جنگ نیابتی با جنگ ضدامپریالیستی/آزادی‌بخش در وجه غالب دارد، دیده نمی‌شود.

این امر را زمانی می‌توان روئیت کرد که سیستم بین‌المللی را به عنوان کل ساختمند در حال انکشافی در نظر بگیریم که دارای سلسله مراتب است. (به ضمیمه- تزه‌ها در زیر رجوع شود.) بر خلاف آقای اشکار، که فقط به اعتبار خود جنگ بین روسیه و اوکراین (فینفسه)، و این امر که یک طرف یک قدرت امپریالیستی اشغالگر است، جنگ را چون جنگ ویتنام ضدامپریالیستی درمی‌یابد، باید پرسید آیا صرف امپریالیست بودن یک طرف و صرف جنگیدن دیگری، این نیروی اخیر را رهایی‌بخش و به این ترتیب جنگ را، جنگ رهایی‌بخش می‌کند؟ باید در جواب به این سؤال محتاط بود، چرا که با جواب مثبت، علاوه بر اشتباهات تئوریک نتایج سیاسی اسفناکی نیز به بار خواهد آمد. برای مثال باید صدام، مجاهدین افغان، القاعده، داعش و غیره را نیز تائید کرد. این دو جریان اخیر واقعا در جهان در حال مبارزه‌ی مسلحانه بویژه با آمریکا هستند. (نتایج این منطق را در انقلاب ایران نیز دیده‌ایم که صرف مخالفت اسلامیت‌ها با رژیم نئوکلونیال پهلوی موجب تائید آنان توسط اغلب نیروها درگیر شد.) جنگ ویتنام (۱۹۵۱-۱۹۷۵) به عنوان یک جنگ نمونه‌وار رهایی‌بخش/ضدامپریالیستی نه فقط فینفسه (مثل افغانستان و اوکراین) سلطه‌ی بیگانه را زیر سؤال برد بلکه کل روابط کلونیال/نئوکلونیال که در آن زمان مبتنی بر روابط پیشاسرمایه‌داری در بخش بزرگی از جهان بودند، را نیز مورد پرسش قرار داد و به این اعتبار یک شکل معین کل سیستم را که مبتنی بر پیوند شیوه‌های

تولید مختلف در پیرامون بود، را در مقیاس ملی تغییر داد. این تغییر گرایش تاریخی به معنای مارکسی کلمه در پیرامون را نمایش می‌دهد. این امر وجه غالب اغلب جنگ‌های رها ئی‌بخش در پیرامون بود. این جنگ‌ها اغلب فقط بر علیه نیروی اشغالگر خارجی نبودند بلکه در عین حال تغییر در روابط سلطه‌ی طبقاتی داخلی را به همراه داشتند. این امر است که جنگ ویتنام، چین و غیره را بر علیه کل سیستم بخشا مبتنی بر روابط ماقبل سرمایه‌داری در پیرامون، و به این اعتبار جنگ را جنگ داخلی و خارجی توأمان و آزادی‌بخش می‌کند. بر حسب دریافت مارکسی جنگ ویتنام در «□□□□ □□□□ □□□□» بدل به جنگ عادلانه می‌شود. وحدت دو وجه یعنی وحدت وجه مبارزه با سلطه‌ی مستقیم فرانسه-امریکا و وجه مبارزه با روابط ماقبل سرمایه‌داری (انقلاب بورژوائی) یا پایه‌ی مادی سلطه‌ی امپریالیسم معنا می‌دهد. به این ترتیب خصلت امپریالیستی یک طرف (آمریکا در جنگ ویتنام) به تنهایی خصلت‌نمای جنگ ویتنام نیست، بلکه نتایج جنگ در داخل و چگونگی ادغام آن در سیستم بین‌المللی نیز تعیین کننده است (در این جا برای سادگی از وجوه دیگر و تعیین‌کنندگی‌های دیگر منجمله تموجات مبارزات طبقاتی دوره‌ای، نیروهای اجتماعی درگیر با توجه به رهبری، ایدئولوژی، نحوه‌ی سازمانیابی دولتی/غیردولتی و غیره صرف‌نظر شده است. در یک بحث مشروح، با توجه به این وجوه، می‌توان نشان داد که در جنگ اوکراین و افغانستان بر خلاف جنگ ویتنام یا چین در مقابل ارتجاع امپریالیستی مهاجم (روسیه، آمریکا و ژاپن) نیروهای ارتجاعی صف‌آرایی کرده‌اند.

در روند تاریخ در سطح سیستم بین‌المللی اما تغییر ژرفی صورت گرفته است. در پی مبارزات جنبش‌های استقلال‌طلبانه و «انقلابات منفعل» در کل سیستم بین‌المللی (برای مثال از طریق اجرای برنامه‌ی «وحدت برای پیشرفت» کندی در آمریکای لاتین و ایران) یک تغییر جدی در سیستم بین‌المللی صورت گرفته است و آن تسری روابط و مناسبات سرمایه‌دارانه به پیرامون و سلطه‌ی این روابط در

فرماسیون اجتماعی است.

با این تغییر در قرن ما منجمله زیر سؤال بردن مرتبه‌ی پیرامونی و مبارزه با پیش‌شرط‌های وجود سیستم و نحوه‌ی سازماندهی سلسله‌مراتب در آن است که یک جنگ را بدل به جنگ ضدامپریالیستی می‌کند. بدین معنا هر جنگ ضدامپریالیستی اگر چه در یک حلقه جریان می‌یابد، می‌باید در عین حال جنگی بر علیه کل سیستم سرمایه‌دارانه (و سلسله‌مراتب فئیسده موجود در آن) باشد. در جنگ اوکراین (همچون در جنگ افغانستان) از طریق جنگ (با ترکیب فعلی نیروهای موثر شرکت کننده در آن) نه روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه‌ی داخلی زیر سؤال می‌روند و نه سلسله‌مراتب در سیستم و مرتبه‌ی اوکراین در آن. تنها نتیجه‌ی جنگ در صورت پیروزی کامل/قطعی اوکراین عبارت است از سلطه‌ی بلامنازع اولیگارشی‌های انگل طرفدار غرب بر اوکراین و پیوستن کشور به بلوک آمریکا و به این اعتبار موفقیت نسبی آمریکا برای تولید یک سیستم یک قطبی در جهان معنا می‌دهد (سیستم یک قطبی همان «نظم نوین» با صورتبندی بوش جوان و تصور رئیس دولت آمریکا یعنی خودش همچون دیوانه‌ی گوگول به عنوان شاه جهان است). به این ترتیب در جنگ اوکراین نه وجه ملی (عنصر فوق‌الذکر)، بلکه عنصر نیابتی یا اثر سیستم بین‌المللی غلبه دارد. توده‌ها (در غیاب جنبش آزادی-عدالتخواهانه) و حضور قوی یک جریان نئونازی در این جنگ نقش گوشت دم توپ دارند. اگرچه در روند جاری به نظر بعید می‌آید، ولی با این همه باید به امکان ناچیز شکلگیری جنبش صلحی اشاره کرد که در روند توسعه خود به جنبشی ضد سرمایه‌داری/ضد امپریالیستی نیز بدل شود. سیاست‌های عملی این جنبش را باید خود فعالین اوکراینی‌ها تعریف و تعیین بکنند که در میدان مبارزات حضور دارند.

تناقضی که در جنگ‌های نیابتی (افغانستان/اوکراین) وجود دارد به وجه مغلوب در «وحدت وجوه»، و باید به مارکس افزود وحدت □□□□□□ وجوه مورد بحث

برمی‌گردد. از یک سو کشور اشغال شده یا در حال اشغال شدن و جنگ در عین حال یک عنصر ملی داراست و از سوی دیگر نیروهای درگیر در جنگ همه مدافع سیستم بین‌المللی، سلسله‌مراتب در سیستم، و از روابط و مناسبات سلطه در سطح ملی هستند. بر این تناقض در مارکسیسم روسی-سنتی نمی‌توان فائق آمد، چرا که بر خلاف دریافت مارکسی که اصولاً در آن پدیده‌های اجتماعی □□ □□□□□□□□ از مجرای ذوب تمامی تضادها در یکدیگر به حرکت در می‌آیند، و بدین ترتیب باید به «وحدت وجوه مختلف» توجه کرد، در مارکسیسم روسی بر اساس یک شمای عامیانه، پدیده‌های اجتماعی از طریق یک تضاد و منفیت آن (و یک میدان مبارزاتی) حرکت می‌کنند و مجموعه‌ی تضادها تقلیل داده می‌شود به یک تضاد. در این صورت در چارچوب مقولات رایج در این نحله(ها) پدیده‌های اجتماعی می‌توانند به «تفکر» درآیند. از اندیشیدن درست آنجا امتناع می‌شود که باید کلیت و مجموعه‌ی تضادهای در هم ذوب شده را دید. (با مزه‌اند، آن دسته از مارکسیست‌های روسی که از همان منطق فوق پیروی می‌کنند، اما به لحاظ سیاسی موضعی درست نقطه‌ی مقابل نظر فوق را ارائه می‌کنند و از محورهای «ضد» امپریالیستی (مثل محور مقاومت در خاورمیانه) حرف زده و از روسیه حمایت می‌کنند. این‌ها حتی عنصر «ملی» و اشغال را در جنگ اوکراین نیز ندیده می‌گیرند.)

در مورد اوکراین بر حسب تفاسیر رایج (که علیرغم تفاوت‌ها می‌توان آنها را تفاسیر مختلف یک ایدئولوژی تلقی کرد) مجموعه‌ی تضادها به تضاد بین آمریکا و روسیه □□ تضاد بین مردم اوکراین و روسیه تقلیل داده می‌شود. سپس بر حسب اینکه «قبله» جریان کجاست، غرب یا شرق است، سیاست تعریف می‌شود. در هر دو منجمله تضادهای درونی (تضاد بین لایه‌های مختلف بورژوازی انگلی اوکراین، یا ساده بکنیم تضاد لایه‌های بورژوازی انگل طرفدار روس و آمریکا و تضاد بین فرودستان و هر دو جناح اولیگارش‌ها) تضادهای طبقاتی) کنار گذاشته شده‌اند. با این تقلیل نظریه

بدل به یک نظریه‌ی پوپولیستی می‌شود. تاریخ و مبارزه‌ی طبقاتی (که هسته‌ی سخت نظریه‌ی مارکسی را تشکیل می‌دهند) در آن نقشی ندارد. از این دو شبه‌گفتمان نتیجه می‌شود باید متحد روسیه یا ناتو شد. نویسندگان مانثلی ریویو به اولی و آقای اشکار به دومی تعلق دارند و هر دو به یک جریان فکری: مارکسیسم روسی.

بدیل مارکسی با اولویت انقلاب در هر حلقه و قرار دادن آن در مرکز ثقل تمام تاملات، با نفی فرضها و نقطه‌ی عزیمت‌های مارکسیسم روسی به دست می‌آید و بدان با اتکا به تاملات زیر می‌توان رسید. در یک بحث مارکسی حداقل باید نکات زیر را در نظر گرفت:

(۱) باید نقطه‌ی عزیمت همواره مبارزه‌ی طبقات قرار بگیرد.

(۲) از منظر تمامیت ساختمان دارای سلسله مراتب در مقیاس جهانی نگرینست و ترکیب اثرات در هم ذوب شده‌ی ساخت‌های ملی/بین‌المللی را تحلیل کرد. (فرا‌تعیینی)

(۳) باید پذیرفت همه‌ی میدان‌های مبارزات اجتماعی (منجمله مبارزه برای صلح، عدم تعهد، خلع سلاح در مقیاس ملی/بین‌المللی) □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ میدان مبارزه‌ی طبقاتی هستند. (به تاکید توجه شود.)

(۴) هژمونی یک نیروی اجتماعی و انقلاب محصول درآمیختن مبارزات و نیروها (در سه وهله‌ی حیات اجتماعی) در میدان‌های مختلف است.

(۵) سیاست متخذه در قبال جنگ/صلح باید در جهت ادغام میدان‌های مختلف مبارزات اجتماعی و به این ترتیب راهگشای انقلاب باشد.

(۶) جنگ جهانی-امپریالیستی سوم مدت‌هاست شروع شده و در پیرامون جریان دارد.

بدون مبارزه با سرمایه‌داری یا □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ بین‌المللی مبارزه «ضدامپریالیستی»

بیشتر افسانه است. در غیاب مبارزه‌ای که کل سیستم در شکل مشخص آن را زیر سؤال می‌برد، جنبش پوپولیستی «ضد امپریالیستی» بدل به پرومته و محکوم به تکرار ابدی و بیهودگی می‌شود. بن‌بست سرنوشت محتوم «جنبش» پوپولیستی به اصطلاح ضد امپریالیستی است، چرا که نه فقط سیستم، بلکه تمام پیش‌شرط‌های وجود، شکل‌گیری و ادامه‌ی پدیده‌ای که ادعای مبارزه با آن می‌شود، در «انتهای» روند به اصطلاح «مبارزه» باقی می‌مانند. بر اساس این منطق یک بار باید امپریالیسم روس بر علیه آمریکا متحد شد (اشغال عراق) و بار دیگر باید با امپریالیسم آمریکا بر علیه امپریالیسم روس (اشغال اوکراین). برای پی بردن به مضحکه در این وضع لازم نیست انسان دانشمند باشد، کافی است که قدری تخیل به خرج داد و فرض کرد که دو جنگ مذکور همزمان اتفاق افتاده‌اند و نگاه کرد و دید چه اتفاقی می‌افتد. «نیمی» از ما باید با آمریکا متحد شود (جنگ اوکراین)، نیمی دیگر با روسیه (جنگ عراق)؛ (و یکدیگر را نیز ضمن مبارزه‌ی «ضدامپریالیستی» به قتل برسانیم) لازم نیست از «شکل» دیگر (نسخه‌ی سه‌جهانی مارکسیسم روسی) اصولاً حرف زد که مسخره‌تر از مسخره است. این شکل به نحو «پوشیده» حضور جدی در همه‌ی انشاءهای بچگانه در مورد جنگ اوکراین دارد.

طبعاً مطالبه‌ی مواضع محافل و سازمان‌های چپ و رادیکال در دوره‌ی جنگ ایران و عراق مفید است. امروز (البته با نام‌های دیگر) می‌توان همان منطق را با سایه‌روشن‌هایش در جریان‌های مختلف باز یافت. این امر نشان دهنده «امتناع از اندیشیدن» در قالب ایدئولوژی‌ای است که بعد از چند دهه (و تجربه‌ی چند جنگ دیگر) در قالب‌های ناکارآمد آن زمان در جا زده است. انقلاب در کشور خودی بنیاد انترناسیونالیسم است، در پرتو این امر بنیادین و عدم مبارزه با شرایط وجود سیستم در کشور خودی، فقط می‌توان گفت حرف زدن از مبارزه با امپریالیسم فقط سخنوری ظاهراً انترناسیونالیستی است و نباید به آن توجه

ندارند، این مکانیسم‌ها دچار اعوجاج distort می‌شوند. (مثال بارز: پس از اشغال عراق، دخالت سیاسی آمریکا در روندهای اقتصادی، مورد وستینگ‌هاس و زیمنس به عنوان مثال مطالعه شود)

(۳) گرایش بالنده در شکل و نحوه سازماندهی اقتصادی (غارت و استثمار در مقیاس بین‌المللی) شرکت‌های چندملیتی (بنگاه‌های فراملی)، بر مبنای انباشت پسا‌فوردی (قطعه‌قطعه‌سازی نیروی کار در زمانه‌ی ما) است.

(۴) وهله‌ها دیگر حیات اجتماعی (سیاست و ایدئولوژی) در سطح بین‌المللی این $\square\square\square\square\square$ را فینفسه تضمین می‌کنند.

(۵) شبکه‌ی دول (کشورها) این سیستم ساختمان را در وجه سیاسی/نظامی و غیره سازمان می‌دهند و تضمین می‌کنند. دولت فقط یک دستگاه در «داخل» نیست، بلکه به یک شبکه تعلق دارد. این شبکه تضمین انتقال ارزش اضافه (به اشکال مختلف) در مقیاس بین‌المللی را نیز بر عهده دارد. از این رو هر دولتی در این شبکه فقط یک دستگاه داخلی نیست بلکه یک کارکرد خارجی-بین‌المللی و از نظر دفاع فینفسه از سلسله‌مراتب یک کارکرد یکسان در چارچوب سیستم دارد. این شبکه در مجموع، $\square\square\square\square\square\square\square\square$ « $\square\square\square\square\square\square\square\square$ » اما همچون یک «دولت جهانی» در سازماندهی و تضمین سلطه‌ی سرمایه در سطح جهان و تولید شرایط مطلوب برای انباشت سرمایه عمل می‌کند.

(۶) رقابت دول و تضاد آنان در چارچوب این سیستم بر سر وجود کل سیستم نیست، بلکه بر سر شکل مشخص-عملا موجود سیستم و جایی است که هر یک آنان در سلسله مراتب روابط سلطه اشغال می‌کنند و بنابراین فقط اثر بر چگونگی و جهت انتقال ارزش دارد و نه بر $\square$ را تشکیل می‌دهد.

(۷) در سیستم به شکل فعلی آن، صرفنظر از اینکه

مرکز کجاست، انتقال ارزش (انتقال ارزش/ارزش اضافه از پیرامون به مرکز) به آن سمت در سیستم سازمان داده می‌شود.

۸) علت جنگ‌ها در مقیاس بین‌المللی خواست تولید و بازتولید سلسله‌مراتب به نفع این یا آن مرکز رقیب است. در این روند توسعه و رشد ناموزون در مقیاس بین‌المللی موجب اختلال می‌شود و سلسله‌مراتب را ناپایدار می‌کند. جنگ در نهایت به معنای دیکته کردن و تعریف شرایط رفع اختلال است.

۹) نقطه‌ی عزیمت همواره وضعیت در یک حلقه است. این وضعیت همواره بواسطه‌ی سایر عوامل دخیل منجمله کل سیستم فراتعیین می‌شود.

۱۰) مبارزه با امپریالیسم (انتقال ارزش/ارزش اضافه از پیرامون به مرکز) جز از طریق مبارزه با کل سیستم و مبارزه با شروط وجود سیستم میسر نیست. این امر در سطح مشخص در گرو مبارزه با شرایط سرمایه‌دارانه‌ی وجود سیستم در سطح مشخص در هر حلقه است. نه فقط هر مبارزه‌ای که با مبارزه با شرایط بازتولید سیستم پیوند نخورد در چارچوب سیستم می‌ماند و در نهایت موید سیستم است، بلکه گرایشاتی که نقش سلسله‌مراتب در انتقال ارزش و نحوه‌ی انتقال آن را به مرکز را ندیده می‌گیرند، و فقط از سرمایه‌داری بدون سلسله‌مراتب و سازمان‌دهی امپریالیستی سیستم حرف می‌زنند، نیز موید سیستم هستند. به بیانی فلسفی در هر دو، مجموعه تضادها و منفیت مرکب/در هم تنیده‌ی آنان که تعیین کننده وجه اثباتی است، از دست می‌رود. به هیچ رو نباید در یک تحلیل مشخص از تموجات، کل تضادها به یک تضاد تقلیل بیابد. با تقلیل، با از دست رفتن کلیت ساختمان، با حذف سلسله‌مراتب امپریالیستی و یا با تبدیل امپریالیسم به شبحی خارجی بدون توجه به روابط سرمایه‌دارانه کل سیستم تأیید می‌شود.

۱۱) علل تمام جنگ‌ها همواره ترکیبی از علل ملی و بین‌المللی و بحران قدرتی است که غیر قابل حل به

شکل مسالمت آمیز است.

A memorandum on the radical anti-imperialist position [1]
regarding the war in Ukraine – IV Online magazine – 2022 –
IV565 – February 2022
<https://internationalviewpoint.org/spip.php?article7540>

No responsible anti-imperialist did call for the USSR or China to enter the war in Vietnam against the US invasion, but all radical anti-imperialists were in favour of increased arms deliveries by Moscow and Beijing to the Vietnamese resistance. To give those who are fighting a just war the means to fight against a much more powerful aggressor is an elementary internationalist duty

Marx-Engels, Collected works, Volume 28, s. 38, A [1]
.Contribution to the Critique of Political Economy

The concrete concept is concrete because it is a synthesis of many definitions, thus representing the unity of diverse aspects

Marx, MEW, Bd. 13, s. 632, Einleitung Zur Kritik der – Politischen Ökonomie.“ Das Konkrete ist konkret, weil es die Zusammenfassung vieler Bestimmungen ist, also Einheit des “Mannigfaltigen

[2] به این سیستم در چارچوب مقاله‌ای در باب توسعه در زیر اشارات مفیدی شده است: «نظریه‌ی مارکسی توسعه و وابستگی نامتقارن»
[/https://www.s-rahkar.org/2020/05/03/2054](https://www.s-rahkar.org/2020/05/03/2054)

اثرات نامساوی جنگ در سیستم بین‌المللی



افغانی کردن اوکراین، یک استراتژی ممکن

مهران زنگنه

ملخص: در ابتدا به معنای افغانی کردن، توازی‌ها و تفاوت‌ها بین دو جنگ افغانستان و اوکراین، سپس به اثرات اقتصادی جنگ بر روسیه و به نتایج آن برای اقتصاد جهانی پرداخته خواهد شد. مسئله بیشتر نشان دادن یک استراتژی ممکن و شرایط تحقق آن در وجه مشخص-عملی است. جایگاه استراتژیک آمریکا و روابط سلطه‌ی سازمان‌یافته در سیستم بین‌المللی به قسمی‌اند که می‌توانند جنگ اوکراین را بدل به یک بن‌بست برای روسیه بکنند، اگر روسیه راهی برای پایان دادن سریع به آن نیابد که به نظر بسیار مشکل می‌آید. جنگ فقط در «جبهه» به معنای اخ‌جریان ندارد. در کنار تناسب قوای نظامی، تناسب قوای اقتصادی، ایدئولوژیک، سیاسی در نتایج هر جنگی بازتاب می‌یابند. در میدان‌های غیر نظامی در سطح بین‌المللی غرب برتری دارد، از این رو زمان به نفع غرب عمل می‌کند. ساخت‌ها متضمن این امرند.



مقدمه: وضع به قسمی است که خود «اخبار» بدل به تبلیغات مستقیم جنگی و خبر/روزنامه‌نگار بدل به مبلغ شده است. فهم وضعیت در شرایطی که دولت‌ها و وسائل ارتباط جمعی تابع طرفین درگیر می‌خواهند به ما بقبولانند، یک طرف فرشته و طرف دیگر شیطان مجسم است، بر اساس شبه گفتمان‌های جاری غیر ممکن است. تمام آنچه به ما عرضه می‌شود، یک جانبه و بنا برین فقط از یک منظر مشروط آن هم با فرض ساده‌لوحی اعتبار دارد. هنوز گفته می‌شود: «رستگار آن‌اند که نمی‌بینند، معذالک باور دارند.» (یوها نس ۲۹/۲۰)

انسان به عمق تبه‌کاری و جانبداری در رسانه‌های خبری غربی می‌برد، اگر فقط نحوه‌ی خبررسانی، گزارش و تحلیل در این جنگ را با همین امور در وقایع مشابه برای مثال با روند اشغال عراق مقایسه کند. از این زاویه تنها تفاوتی که بین پوتین و بوش-بلر و این و آن جنگ در سطح بین‌المللی وجود دارد، تعلق اشغالگران به دو بلوک مختلف است. تصور نم‌رود در روسیه نیز از جنایات ارتش روسیه در اوکراین و سوریه گزارشی داده شود.

در شرایط جنگی، در زمانه‌ای که جنایت و دروغ فضیلت می‌شوند، باید خود انسان مسیحادم شود، و «لاشه»ی حقیقت مفقودالثر را از زیر آوار جنگ بیرون بکشد و به آن جان بدهد. در گفته‌ی پلاتوس-هابس هسته‌ای حقیقی وجود دارد، اگر به جای انسان دولت گذاشته شود. دولت گرگ برای دولت است. [1] از گرگ‌ها جز سبعت نمی‌توان انتظار دیگری داشت. بر خلاف دریافت عامیانه، زندگی جنگ نیست، جنگ شکل تجلی □□□□ زندگی ما در روابط سلطه است. برای پایان قطعی جنگ انسان باید نحوه‌ی زندگی‌اش را تغییر دهد.

معنای استراتژی افغانی کردن

دکترین‌های جنگ سرد ارزش عملی داشته و دارند. فشرده‌ی دکترین ترومن ۱۹۴۷ که یکی از خطوط اصلی تاریخ روابط بین‌المللی پس از جنگ دوم و نقش کشورهای پیرامونی را در آن می‌توان دید، در دو کلمه ادا می‌شود: جنگ نیابتی. بر حسب این دکترین در این جنگ‌ها ارتش آمریکا به طور مستقیم با رقیب مواجه نمی‌شود، بلکه نیروی دیگری جنگ را پیش می‌برد.

جنگ افغان‌ها بر علیه اشغالگران روس را می‌توان به عنوان نمونه نام برد. چنین جنگ‌هایی می‌توانند متناقض باشند. (در جایی دیگر

به این تناقضات پرداخته خواهد شد.)

جنگ افغانستان درست ویژگی‌های یک جنگ نیابتی را بر اساس دکترین ترومن دارد. استراتژی سیاسی- نظامی‌ای که در این جنگ پیش گرفته شد، را می‌توان برحسب برژینسکی به طور ساده چنین خلاصه و صورتبندی کرد: هدف، با استفاده از نقاط ضعف روسیه، «حداکثر خونریزی ممکن و طولانی» [2] روسیه یا در یک کلمه، «آنها» آن کشور است، به قسمی که در بهترین حالت از طریق فرسایش یا از طریق تولید هزینه (نظامی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک) برای روسیه این کشور با از دست رفتن منابعش قادر به ادامه رقابت در سطح بین‌المللی نباشد. از منظر آمریکا در چارچوب جنگی نظیر جنگ افغانستان هدف پیروزی «آنها» نیست، بلکه طول زمان «خونریزی» و فرسایش طرف مقابل است.

توان ادامه رقابت در سطح بین‌المللی منجمله منوط به تخصیص موثر منابع است که «آنها» در این استراتژی رقیب وادار به اتلاف منابع در میدانی می‌شود که استراتژ «می‌خواهد».

تفاوت‌ها و توازی‌ها بین جنگ افغانستان و اوکراین

اولین توازی: داده‌های موجود زیر دلالت بر وجود استراتژی افغانی کردن اوکراین دارند. بر حسب «اخبار یاهو» [3] سازمان سیا از سال ۲۰۱۴ (در دوران اوباما) شروع به آموزش نیروهای اوکراینی توسط سیا برای پیشبرد یک جنگ «چریکی» و سازمان‌دهی شورش بر علیه نیروهای روسی اجرا کرده است. در سال ۲۰۱۵ کنگره آمریکا منع کمک به نئونازی‌ها که در سال ۲۰۰۰ تصویب شده بود، را حذف کرد. [4]

آمریکا در مورد افغانستان پیش از اشغال روسیه طرح استراتژیک خود را طراحی و تصویب کرده است. جیمی کارتر پیش از اشغال افغانستان توسط روسیه در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ برنامه‌ی حمایت و مسلح کردن مخالفین روسیه در افغانستان را در ۳ جولای ۱۹۷۹ امضاء کرد، بنابراین می‌توان از وجود یک استراتژی پیش از اشغال افغانستان حرف زد. این عمل در اوکراین نیز پیش از جنگ صورت گرفته است.

آمریکا در مورد اوکراین نیز در ۲۰۱۴ همانطور که ذکر شد، نیروهای اوکراینی برای چنین وضعی در آمریکا از پیش آموزش داده

است. در مقام مقایسه به نظر می‌رسد آمریکائی‌ها، این استراتژی را این بار نه حدود شش ماه بلکه چند سال پیش از اشغال واقعی افغانستان طراحی کرده‌اند.

فرض برنامه این بوده که روسیه اوکراین را اشغال می‌کند. این چشم‌انداز منطبق بر خواست افغانی کردن اوکراین در جهت فرسایش روسیه است. بر اساس لوسانجلس تایم، هدف بنیادین «این نیروها ... سازماندهی مقاومت» ... «کمک به اوکراینی‌ها برای آزادی کشورشان یا تضعیف روسیه در خلال یک شورش طولانی» بوده است. [5] نویسنده بدون اینکه بداند، هدفی را مجدداً در مورد اوکراین ذکر کرده است که برژینسکی در مورد افغانستان صورتبندی کرده است. این هدف (یا اهداف در مجموع) برای آمریکائی‌ها به جنگ اوکراین همان معنایی را می‌بخشد که جنگ افغانستان برای آمریکائی‌ها بر حسب برژینسکی داشته است. روسیه با این جنگ و با اشغال اوکراین، باز به یکی از سناریوهای آمریکا نیز تحقق بخشیده است.

از صرف وجود این برنامه و فراهم آوردن مقدمات قانونی حمایت از نازی‌ها می‌توان نتیجه گرفت که هم بورژوا-امپریالیست‌های حاکم بر اوکراین و هم آمریکائی‌ها حمله‌ی روسیه به اوکراین را محتمل می‌دانستند و برای این حالت خود را آماده کرده بودند تا از نقاط ضعف روسیه در جهت فرسایش‌اش استفاده کنند. سیاست‌های حکام اوکراین مبین این است که علیرغم دیدن این چشم‌انداز به هیچ رو از تنش موجود نکاسته‌اند و «اجازه» دادند که از آنان استفاده‌ی ابزاری بشود. این وجه از روند باید در چارچوب دیالکتیک جانی و قربانی بررسی شود. در چارچوب این دیالکتیک طبعاً عقرب بواسطه‌ی طبیعتش تبرئه نمی‌شود، اما رفتار قربانی است که بدل به موضوع می‌شود. باید در چارچوب این دیالکتیک سؤال کرد چرا اوکراینی‌ها از نیش «عقرب» اجتناب نکردند؟

توازی دوم: پرداخت هزینه‌ی افغانی کردن توسط دیگران. در چارچوب عقل ابزاری (تحلیل هزینه-استفاده) می‌توان گفت در جنگ افغانستان بار مالی جنگ را عمدتاً کشورهای عربی بر عهده داشتند و سهم آمریکائی‌ها بالنسبه ناچیز بوده است، در حالیکه استفاده‌ی ناشی از جنگ را آمریکا و نه کشورهای عربی برده‌اند.

هزینه‌های مستقیم آمریکا در اوکراین نسبت به سایر عوامل درگیر (بویژه اروپا)، با توجه به مبادلات تجاری ناچیز آمریکا-روسیه هزینه‌ی بالنسبه کم تحریم روسیه (برای آمریکا) به علاوه هزینه‌ی

حمایت از اوکراینی‌ها در جنگ با روسیه برایش ایجاد می‌کند. (به این هزینه‌ها باید جداگانه و بعدها می‌توان پرداخت.) طبعاً در این راستا باید از سایر هزینه‌هایی که رساندن وضع به اینجا همچون ۵ میلیارد دلاری که هزینهی «تعویض رژی‌م» در اوکراین کرده است، صرف‌نظر کرد. صرف‌نظر از یک اشغال یک موضع استراتژیک در روابط قدرت بین‌المللی، در وجه اقتصادی نیز می‌توان گفت آمریکا برنده‌ی مستقیم «تعویض رژی‌م» ۲۰۱۴ یا به زعم برخی کودتا در اوکراین، بوده است که هزینه‌های مذکور را جبران می‌کنند. برای مثال می‌توان شل و شرکت‌های آمریکائی شو-رون و اکسون موبایل را ذکر کرد که پس از «تعویض رژی‌م» عمدتاً استخراج گاز را در اوکراین بر عهده گرفتند. [6]

روسیه و اوکراین را ندیده بگیریم، این اتحادیه‌ی اروپا است که هزینه‌ی اصلی رقابت بین روسیه و آمریکا را برعهده دارد. اقلام عمده این هزینه(ها) عبارتند از: ۱) هزینه‌ی تن دادن به خواست آمریکا و افزایش بودجه‌ی نظامی (۱۰۰ میلیارد یورو در آلمان) و بدین ترتیب تولید تقاضا برای صنایع نظامی آمریکا (منجمله خرید اف ۳۵ [7]) که بخشی از هزینه‌ی آمریکا را جبران می‌کنند. ۲) هزینه‌های تحریم روسیه بویژه افزایش هزینه‌ی واردات انرژی متوجه اروپا است ۳) هزینه‌ی مسلح کردن اوکراینی‌ها ۴) هزینه‌ی نامعلوم و درازمدت پناهندگان اوکراینی که علاوه بر وجه مالی ممکن است مشکلی اجتماعی به بار بیاورد.

این امور بویژه در آلمان تخصیص غیر موثر منابع اقتصادی را به همراه دارد. فشار بر بیلان تجارت خارجی کشورهای اروپائی بویژه آلمان و تحمیل کسری بودجه بیشتر به آلمان اثرات نامطلوب برای این کشور(ها) دارند و به توان رقابت آنان در سطح بین‌المللی در رقابت منجمله با آمریکا لطمه می‌زنند، در حالیکه جنگ حکم محرک برای اقتصاد آمریکا بویژه با تولید تقاضا برای صنایع نظامی و نفتی/گازی آمریکا پیدا کرده است.

توازی دیگر: هویت اجتماعی نیروی افغانی و بویژه مسلط در جنگ افغانستان قابل تامل است. این نیروها در وجه غالب صرف‌نظر از نحوه‌ی صورتبندی خواست‌هایشان به زبانی دینی، نیروهای بودند که روابط و مناسبات ماقبل سرمایه‌داری نمایندگی می‌کردند. نیروهای سلفی-اسلامی وارداتی باز در وجه غالب در بهترین حالت موید روابط سرمایه‌دارانه بودند. هر دو نیرو را می‌توان موید روابط و مناسبات سلطه در سطح جهان تلقی کرد. به لحاظ سیاسی-ایدئولوژیک

می‌توان در کل از سلطه‌ی ارتجاع اسلام-سیاسی در جنگ افغانستان حرف زد.

در روند جنگ افغانستان آمریکا از «هر» نیروئی حمایت کرد که روی زمین با روسیه می‌جنگید. بدین ترتیب شاید بتوان گفت افغانستان محل آزمایش عملیاتی است که بعداً در دوره‌ی اول جنگ نیابتی سوریه اجرا شد و معروف به عملیات تیمبر سیکمور Timber Sycamore گشت. در اوکراین نیز اینکه در این روند، نئونازی‌ها مثل اسلامیت‌های افغانی یا داعشی‌ها بدل به نیروی هژمونیک و یا موثر بشوند، نقشی ایفاء نمی‌کند. بر این بافتار باید حذف قانون منع حمایت از نئونازی‌ها را تفسیر کرد.

ضرورت حذف موانع قانونی ناشی از لزوم حمایت از این نیروها در اوکراین بود که نقش مهمی در ممانعت از حل مسالمت آمیز منازعات داخلی بویژه مسئله اقلیت ملی در اوکراین که یکی از پایه‌های منازعه درونی را تشکیل می‌دهد، بودند. اقلیت ملی روس در اوکراین که بر اساس مطالعات مختلف ۲۹.۶ درصد تا ۳۹.۹٪ اهالی اوکراین را تشکیل می‌دهد، همچون تمام اقلیت‌های ملی در جهان از حقوقی برخوردار است که بویژه توسط نئونازی‌های در اوکراین از آنان گرفته شده است. باید به نقش کولومویسکی Kolomoisky سرمایه‌دار اوکراینی (مشهور به رئیس جمهور در سایه اوکراین) که علیرغم یهودی بودنش از حامیان و بنیان‌گذاران جریان نئونازی در اوکراین است، یا تیانیبوک Tjahnybok از رهبران حزب اسوبودا در سرکوب این اقلیت اشاره کرد. بر اساس پیشنهاد تیانیبوک بود که ۲۰۱۴ حقوق به رسمیت شناخته شده (چند زبانی بر حسب قانون ۲۰۱۲ در اوکراین) حذف شد و به تنش دامن زده شد که مقدمه‌ی عملی منازعه و جنگ داخلی است.

گرفتن آشکار هویت ملی امری آشناست، روس‌ها در اوکراین همان وضعی را پیدا کردند که کردها در کشورهای ترکیه و ایران دارند. در این مسئله‌ی خاص مبارزات دو جناح فاسد بورژوا-امپریالیستی [8] با یکدیگر در اوکراین تجلی می‌یابند و پایه‌ی داخلی منازعه (جنگ) را تشکیل می‌دهد. این دو جناح متحدین آمریکا و روسیه و عاملین انتقال مخاصمه‌ی بین‌المللی بین دو مرکز سیستم امپریالیستی را تشکیل می‌دهند. در روند منازعات داخلی نئونازی‌ها، با خواست سرکوب اقلیت روس بازوی نظامی متحد آمریکا در داخل اوکراین را تشکیل می‌دهند. برای آمریکا اما همچون در افغانستان اما هویت این نیروها اهمیتی ندارد.

همانطور که برژینسکی یکبار گفته است: «کدام در تاریخ مهترند، طالبان یا فروپاشی شوروی؟» اگر زنده می‌بود احتمالا می‌گفت: «کدام در تاریخ مهترند: نئونازی‌ها یا فروپاشی روسیه؟» نیروهای نئونازی در استراتژی افغانی کردن نه فقط به دلائل عمومی لازمند، حتی می‌توان گفت با توجه به نقش آنان در دامن زدن به منازعات داخلی، جلوگیری از اجرای قرارداد مینسک، و ممانعت از صلح در این استراتژی غیر قابل چشم‌پوشی است. پوتین اگر چه در مورد نفوذ نئونازی‌ها در رژیم اوکراین حق دارد، ولی برای او نیز چون آمریکا مسئله هژمونی و سلطه مطرح است و نه نازیسم. می‌توان به جرئت گفت، برای او نیز منطق فوق اعتبار دارد. از منظر او نیز احتمالا همان سؤال برژینسکی مطرح است: برای تاریخ و در تاریخ، هژمونی روسیه مهتر است یا مرگ هزاران روس و اوکراینی؟ پوتین نیز ابائی ندارد که از نئونازی‌های اروپا حمایت کند، اگر در راستای تحقق استراتژی‌اش باشند. روابط لو پن و روسیه و سایر نیروهای راسیست و محافظه‌کار در اروپای غربی را می‌توان به عنوان مثال ذکر کرد. حمایت روسیه از جانیان در کشورهای پیرامونی (اسد و دیگران) نیاز به توضیح ندارد.

تنش آفرینی نیروهای نازی در اوکراین در درگیری‌های داخلی و نقش آنان در روند «تعویض رژیم» و سیاست‌های رژیم حاکم بر اوکراین پس از «تعویض رژیم» و در روند واقعی برآمد این جنگ باید جداگانه مطالعه شوند.

تفاوت‌های دو وضعیت

یک عدم توازی مهم بین دو جنگ وجود دارد. این عدم توازی ناشی از نااینهمانی افغانستان و اوکراین و جای آنان در جغرافیای سیاسی-نظامی است که در عین یک برهان قوی در راستای خواست طولانی (افغانی کردن) جنگ اوکراین نیز می‌باشد.

باید با سناتور آمریکائی کریس مورفی موفق بود که گفته است: «اوکراین افغانستان بعدی بشود».^[9] (تاکید از من است). این جنگ و شکست روسیه در آن به معنای شکست روسیه در حفظ «تعادل» اتمی بین دو طرف است که به مکان اوکراین در جغرافیای سیاسی-نظامی برمی‌گردد.

در حالیکه با از دست رفتن افغانستان به «تعادل» بویژه اتمی در سطح جهانی لطمه‌ی وارد نشد، به عبارت دیگر افغانستان به مناطق

درجه اول استراتژیک در جغرافیای سیاسی تعلق نداشته و ندارد، اوکراین در کنار گرجستان در این جغرافیا مقامی دیگر دارد. پیوستن اوکراین به ناتو و استقرار موشکهای ناتو در اوکراین به «تعادل» قوای اتمی لطمه‌ی جدی وارد می‌کند. این امر را در کنش و واکنش بوش و پوتین می‌توان دید. هنگامی که در سال ۲۰۰۸ در بخارست بوش جوان اعلام کرد خواهان پیوستن دو کشور مذکور به ناتو است، بلافاصله با واکنش روسیه مواجه شد. «پیوستن اوکراین و گرجستان به ناتو تهدید مستقیم روسیه است» (پوتین)

هدف اعلام شده‌ی روسیه از جنگ که در عین حال برهان طرفداران شرمگین و صریح پوتین و مدافعین حمله‌ی روسیه (پوتین) به اوکراین و اشغال این کشور چه توسط راست افراطی غربی و چه توسط استالینیست/مائوئیست‌ها در چپ سنتی است، عمدتاً حفظ «تعادل» موجود بین روسیه و ناتو در حوزه‌ی نظامی-اتمی است. استدلال این است که منافع امنیتی روسیه بواسطه‌ی خدشه ناتو به توافق نانوشته‌ای که بین گورباچف و غرب مبنی بر عدم گسترش ناتو در شرق صورت گرفته است، به خطر افتاده است. در این راستا باید توجه کرد که پیوستن اوکراین به ناتو تغییر در محاسبات پایه در یک جنگ اتمی بوجود می‌آورد. متخصصین این نوع جنگ‌ها از ضربه‌ی اول و دوم در یک جنگ اتمی حرف می‌زنند. با فرض پیوستن اوکراین به ناتو که ۲۰۶۳ کیلومتر مرز مشترک با روسیه دارد، با توجه به فاصله‌ی محل استقرار موشک‌ها (بگوئیم مرز اوکراین) که فاصله‌ی زمین‌اش با مسکو ۴۹۰ کیلومتر است، احتمال موفق بودن ناتو در ضربه اول بسیار بالا می‌رود. برقراری مجدد «تعادل» منوط به استقرار موشک‌های روسیه برای مثال در مکزیک است که عملاً در این لحظه ممکن نیست یا پشت سر گذاردن تکنولوژیک آمریکاست که احتمال آن بسیار کم است.

با عزیمت ازین تفاوت باید گفت احتمال اینکه روسیه بدون دست یافتن به اهدافش بویژه عدم پیوستن اوکراین به ناتو این کشور را ترک کند، بسیار ناچیز است. صحبت از شکست قطعی روسیه در اوکراین زمانی می‌توان کرد که اوکراین به ناتو بپیوندد و یا روسیه مجبور شود، از کریمه صرف‌نظر بکند. در چارچوب تناسب قوای فعلی این امور مرزهای سیاسی روسیه را تشکیل می‌دهند. از منظر روسیه مسئله‌ای به نام کریمه و اوکراین به عنوان عضو ناتو که بتوان در مورد آنان مذاکره کرد، وجود ندارد. همانطور که از منظر کندی در سال ۱۹۶۲ در منازعه بین دو بلوک خواست کوبا محلی از اعراب

نداشت، گویا کوبا کشوری مستقل نیست، و این کشور طرف گفتگو نبود، خواست حکام اوکراین نیز امروز از منظر روسیه اصولاً محلی از اعراب ندارد.

اگر چه عدم پیوستن اوکراین به ناتو الزاما به معنای پیروزی قطعی روسیه نیست، با این همه یک موفقیت نسبی در مبارزه بر سر هژمونی در جهان است. نسبی، چرا که خود جنگ فی‌نفسه در عین حال موفقیت نسبی آمریکا را نیز در بر دارد. آمریکا به لحاظ استراتژیک در مرزهای روسیه امکان دائمی دخالت دائمی یافته است و بدل به کلید یا حداقل یکی از نیروهای موثر در نحوه پایان جنگ اوکراین شده است.

تفاوت در وجه اقتصادی بین دو وضعیت

یک تفاوت بین روسیه فعلی و روسیه شوروی در طی دو جنگ وجود دارد. سرمایه‌داری دولتی روسیه شوروی دچار بحران ساختی بود. روسیه فعلی و هم‌تاهای غربی آن دچار بحران‌های یکسان و عمومی سرمایه‌داری هستند.

در مورد نقش روسیه فعلی در اقتصاد جهانی نباید اغراق کرد، فقط باید گفت روابط و پیوندهای آن با سیستم جهانی غیر قابل انکارند. این روابط با روابط شوروی با سایر کشورها تفاوت دارد و این تفاوت بین «خونریزی» امروز و دیروز روسیه تفاوت ایجاد می‌کند. همان‌طور که تا این لحظه دیده شده است، با توجه به اینکه از مجرای افزایش تورم و خطر رکود تورمی در اروپا، این جنگ یک شوک برای اقتصاد جهانی بوده است، فرسایش روسیه -جز در حوزه نظامی- یک طرفه نیست. عدم امکان تبدیل □□□□□□ اوکراین به افغانستان به این معنا است که طرف(های) دیگر نیز بر خلاف افغانستان مجبور به اتلاف منابع (نظامی-اقتصادی) می‌شود. از آنجا که از پیش نمی‌توان منجمله هزینه‌ی تورم حتمی و یک رکود تورمی (در اروپا) بویژه اثرات اجتماعی آن را محاسبه کرد و مقایسه‌ی میزان اتلاف منابع این دو در این لحظه و پیش‌آوردی ex ant غیر ممکن است، فقط می‌توان به گرایش‌ها اشاره کرد. لاگارد رئیس بانک مرکزی اروپا به درستی گفته است که اثر منفی جنگ برای اروپا با طولانی شدن جنگ بیشتر می‌شود. [\[10\]](#) این امر درست در جهت خلاف استراتژی طولانی کردن جنگ عمل می‌کند.

این جنگ و تحریم‌ها اثرات منفی اقتصادی، تورم عرضه‌ای، کاهش

درآمد واقعی در اثر کاهش فعالیتهای اقتصادی، و تغییر در بازارهای مالی (منجمله و بویژه با بالارفتن ریسک)، و در نتیجه سیاست پولی انقباضی و احتمالا بالا رفتن نرخ بهره برای همه دارند که باز همه سعی میکنند به خاطر اثر منفی آن بر رشد و $\square\square$ رکود از آن اجتناب کنند. بانک مرکزی اروپا عدم تمایلش را در این رابطه ابراز کرده است. ماریو سانتو عضو شورای اداری همین بانک اعتراف کرده است که رکود تورمی کشورهای اروپائی را تهدید میکند [11] این امر بویژه به گفتهی عضو شورای مشاوران اقتصادی دولت آلمان، فولکر ویلند، بویژه در مورد آلمان [12] صادق است. تردید بانکهای مرکزی کشورهای غربی (بویژه اروپائی) در مورد سیاستهای پولی در حالیکه خطر رکود وجود دارد، بی جا نیستند. تورم در اروپا بر تورم در مقیاس جهانی تاثیر مستقیم دارد. رکود تورمی با توجه به نقش اروپا در اقتصاد جهان قابل انتقال به سایر کشورهائی است که به طور مستقیم در معرض اثرات جنگ قرار ندارند.

به علاوه باید در نظر داشت، تورم و بحران بیکاری احتمالی ناشی از رکود فقط مشکلات اقتصادی باقی نمیمانند، بلکه در عین حال میتواند مشکلات اجتماعی بدنبال داشته باشند. بیشترین لطمه در اثر تورم و رکود به لایههای پایین اجتماع میخورد، که آرامش آنان شرط عمومی برای بقاء کل سیستم است.

اثرات مثبت این جنگ بر حسب «عقل ابزاری» (هورکهایمر) و کلیمسسلکان افزایش بودجهی نظامی در مقیاس جهانی و بدین ترتیب افزایش تقاضا برای صنایع نظامی است، اینکه افزایش تقاضا در این حوزه و در نتیجه افزایش تولید (برحسب یک دریافت کینزی) بدل به موتوری بشود که اقتصاد کشورهای مرکز (یا کل سیستم) را از رکود خارج کند، مورد تردید است. با نگاه به آمار موجود دیده می شود که برخلاف پندار رایج صنایع نظامی وزن کمی در کل تولید ناخالص جهان دارند. برای مثال میزان فروش فقط ۱۵ بنگاه تولیدی بزرگ غیر نظامی در سال ۲۰۱۷ شش برابر کل فروش صنایع نظامی در مجموع بوده است. در همان سال فروش فقط تویاتا تا ۱۰٪ بیش از فروش تمام صنایع نظامی در مجموع بوده است. [13]

وضع عمومی اقتصادی در روسیه (رشد، تورم، بیکاری و غیره) پیش از جنگ بالنسبه «خوب» بوده است. این وضع عمومی اما به هیچ رو چیزی در مورد ضعف ساختی اقتصاد روسیه به ما نمیگوید (که بویژه در وابستگی درآمد ارزی به نفت و گاز و تنگناهای تکنولوژیک تجلی

می‌یابد و در این جنگ اهمیت بیشتری می‌یابند.) این ضعفها به قسمی هستند که در اثر حاد شدن آنان می‌تواند مرتبه روسیه در سلسله‌مراتب جهان از نظر اقتصادی به مرتبه‌ی نیمه‌پیرامونی تنزل بیابد. (اولگ کومولف اقتصاددان «منقد» روسی که البته با اغراق روسیه‌ی کنونی را یک کشور نیمه‌پیرامونی ارزیابی می‌کند، سقوط بیشتر آن و تبدیل آن را به یک کشور پیرامونی پیش‌بینی می‌کند. [14] باید پیش‌بینی کومولف و امکان تنزل مرتبه را جدی گرفت، اما نسبت به میزان و کیفیت آن باید شک داشت.) روسیه در صورت طولانی شدن جنگ می‌باید جایگزینی برای صادرات انرژی خود بیابد، در غیر این صورت نخواهد توانست در رقابت بین‌المللی دوام بیاورد. این مشکل‌ترین مسئله‌ای است که گریبان روسیه را در میان و دراز مدت در صورت اطاله جنگ خواهد گرفت، حل مسئله مستلزم تجدید نظر و تغییر حداقل در دو استراتژی اقتصادی (۱) توسعه داخلی (۲) تغییر در استراتژی صادرات و مبارزه برای سلطه بر بازار در کشورهای غیر غربی در حین جنگ است. صرف‌نظر از جنگ نیز، در دراز مدت روسیه در صورت عدم برطرف کردن تنگناهای ساختی باید با مقام خود در سطح جهانی خداحافظی کند، جنگ فقط این امر را مشهود کرده است. به معنای اخیر مسئله برای روسیه زندگی یا مرگ به عنوان یک هژمون در جهان است. جنگ «واقعی» روسیه در واقع در میدان توسعه جریان دارد، اجبار به تخصیص منابع به جنگ در واقع جنگ اوکراین را بدل به امری کرده است که پیروزی در میدان توسعه را به مرزهای ناممکن رسانده است. تنها اثر «مثبت» جنگ و تحریم کارکرد این دو همچون یک سیستم گمرکی و حمایت از تولید در داخل است. این امر اما فقط یک شرط توسعه درون‌زا را تشکیل می‌دهد و بدون فراهم آوردن شروط دیگر می‌تواند مثل مورد ایران، این اثر «مثبت» نباشد. اگر چه رژیم پوتین بر خلاف دولت ایران عملاً می‌خواهد یک رژیم توسعه نیز باشد، باید به اینکه روسها تحریم‌ها را بدل به امری مثبت بکنند، شک داشت. بر خلاف حکمت عامیانه خواستن = توانستن نیست، بلکه فقط یک پیش‌شرط است.

علیرغم تلاش نسبتاً ناموفق رژیم پوتین در تنوع بخشیدن به صادرات و افزایش سهم محصولات صنعتی در صادرات هنوز بیش از ۵۰ درصد درآمد ارزی از محل صدور انرژی تامین می‌شود. با اینکه سیاست دلارزدائی پوتین نسبتاً موفق بوده است و او سهم دلار را از ۹۵٪ ۲۰۱۳ به ۱۰٪ ۲۰۲۲ در مبادله‌ی تجاری با برزیل، چین، آفریقای جنوبی و هند کاهش داده است، اما به طور بلاواسطه در اثر جنگ ارزش روبل به کم و بیش یک سنت آمریکائی کاهش یافته است و روسیه

مجبور شده است در پی آن نرخ بهره را به ۲۰٪ افزایش بدهد. در اثر جنگ و تحریم تنگناهای صادرات و واردات بوجود آمده است که نتیجه‌شان توقف تولیدهای وابسته به آنان است. خروج شرکت‌های خارجی از روسیه و توقف تولید این شرکت‌ها اثرات منفی بر رشد (و توسعه) در کشور خواهد داشت.

با رشد [\[15\]](#) حدود ۴.۶۹٪ ۲۰۲۱ در واقع روسیه پیش از جنگ در حال خروج از رکودی بوده است که ۲۰۱۵ آغاز شد. جنگ (و تحریم) نه فقط خروج را برای روسیه در این لحظه غیر ممکن می‌کند، بلکه می‌تواند بر حسب منابع غربی به جای رشد ۲.۹۵٪ (برحسب پیش‌بینی دیگر ۱.۸٪) در سال جاری حدود ۷٪ کاهش کل حجم اقتصاد را به دنبال داشته باشند. [\[16\]](#)

با برآوردها اصولاً می‌بایست با احتیاط برخورد کرد. نمونه‌ی آخرین تخمین اغراق آمیز (که شتابزده ۶ روز پس از شروع جنگ ارائه شده) عبارت است از: ضرر مستقیم هفت میلیاردی نابودی تجهیزات و نیروی انسانی در ۴ روز اول جنگ، نتیجه‌ی این ضرر کاهش ۲.۷ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی است، هزینه‌ی روزمره جنگ ۲۰-۲۵ میلیارد دلار ارزیابی شده است. [\[17\]](#) یکی دیگر ارزیابی می‌کند که روسیه در اثر جنگ ۱۵٪ و دیگری ۲۵٪ رشد منفی [\[18\]](#) خواهد داشت.

با اینکه تخمین‌های غربی‌ها به نظر اغراق‌آمیزند و احتمالاً تبلیغات جنگی، آرزوها و ناشی از موضع منحنی و ایدئولوژیک نویسندگان‌اند، ولی می‌توان آنان را به عنوان اشاره‌ای به یک گرایش واقعی معتبر دانست: رکود ژرف در روسیه حتمیت دارد و به این ترتیب روسیه در این جنگ در هر صورت فرسوده خواهد شد. با توجه به تناقضاتی که در روندهای اجتماعی موجودند، میزان فرسودگی و ژرفای این رکود را نمی‌توان از قبل پیش‌بینی کرد.

با این همه اگر پیوندهای اقتصادی روسیه با بقیه‌ی جهان وجود نمی‌داشتند استراتژی فرسایش روسیه در وجه اقتصادی موفقیت کامل می‌داشت. مثال مشهور برای نشان دادن این پیوندها تحریم ۲۰۱۸ صنایع آلومینیوم روسیه است که بواسطه تاثیر منفی آن بر برخی رشته‌ها در آمریکا ۲۰۱۹ پس گرفته شد. روسیه در اقتصاد جهانی به ویژه در زمینه انرژی، فلزات، تامین مواد معدنی مثل تیتانیوم، نیکل، کوبالت ...، مواد غذایی (منجمله گندم) و برخی محصولات دیگر در جهان نقشی ویژه ایفاء می‌کند. این نقش باعث می‌شود هر ضربه‌ای (تحریم و غیره) به اقتصاد این کشور نتایج اسفناکی برای کل

سیستم به همراه دارد در حالیکه «انفراد» روسیه و تحریم در دوران جنگ سرد، هزینه قابل ملاحظه‌ای برای غرب نداشت ولی در شرایط فعلی هزینه آن برای سیستم جهانی بسیار بالاست. همانطور که پیشتر اشاره شد، تحمل این هزینه‌ها برای غرب (اروپا به خصوص آلمان) بسیار دردآور است، و نیاز به برنامه‌ریزی درازمدت دارد. چرا که این سیاست‌ها به طور مستقیم بر قیمت‌های بازار و بویژه بازار انرژی تاثیر می‌گذارند و این قیمت‌ها به نوبه‌ی خود بر هزینه‌ی تولید، قیمت محصولات، توان رقابت در سطح بین‌المللی همه‌ی کشورها به طور نامساوی اما تاثیر می‌گذارد و برای مصرف‌کنندگان، بویژه فرودستان، که نقشی مهم به لحاظ اقتصادی دارند یک نتیجه‌ی قطعی خواهد بود: تورم و کاهش درآمد واقعی، نه فقط در اثر تورم بلکه در اثر تغییرات در اقتصاد «واقعی». در شرایط بحرانی فعلی در جهان (رکود و کرونا) هر سیاست خصمانه‌ای چه از طرف روسیه و چه غرب به عامل منفی نه فقط برای کشورهای درگیر بلکه برای اقتصاد جهانی می‌کند. «خونریزی» روسیه بلافاصله بدل به «خونریزی» کل سیستم، بویژه در وضعیت فعلی خونریزی اروپا، می‌شود. غرب نمی‌تواند از اثر زنجیره‌ای (دومینوئی) تحریم‌ها جلوگیری کند. هنوز برای بررسی اثرات واقعی و آماری این اثرات زود است، اما با توجه به اینکه قیمت نفت به بیش از ۱۰۰ دلار رسیده است، و قیمت گاز ۶۰٪ افزایش داشته است، با قطعیت می‌توان از گرایش به کاهش رشد و در نتیجه اثرات رکودی آن در اقتصاد جهان حرف زد. این در حالی است که در مقابل این اثر منفی بر اقتصاد جهانی نمی‌توان اکنون با دقت گفت، که بالا رفتن قیمت‌ها کاهش سهم بازار روسیه را جبران می‌کنند یا خیر. له و علیه این امر هم آمار مختلف و هم تحلیل‌های متناقض ارائه شده است. اگر این تحریم‌ها گسترش بیابند، یا روسیه واکنشی مشابه نشان بدهد، می‌توان منتظر شوک دوم بود. شوک دوم (قطع گاز به اروپا) تمام تلاش‌ها را برای خروج از بحران (بر طرف کردن خطر رکود تورمی در اروپا و در مقیاس جهانی) برباد خواهد داد. برای سیستم بین‌المللی بالا رفتن بیشتر قیمت نفت/گاز فاجعه آمیز است.

به جای همه راه‌ها به رم ختم می‌شود گویا امروز باید گفت همه‌ی راه‌ها به پکن ختم می‌شود. بدون رشد چین که بدل به «موتور» محرک اقتصاد جهانی شده است، همچون در مورد خروج سیستم از بحران ۲۰۰۷-۲۰۰۸ (با رشد بیش از ۱۰٪ در سال ۲۰۱۰)، فائق آمدن بر بحران برای هر دو طرف بسیار سخت است. مشکل اما این است که چین نیز از وضعیت مناسبی برخوردار نیست و نمی‌توان با اطمینان «به

این امامزاده دخیل بست». رشد اقتصاد خود چین در دهی اخیر از بیش از ۱۰٪ در سال ۲۰۱۰ به ۲.۳٪ در سال ۲۰۲۰ رسیده است. (این کاهش نه فقط به واسطه‌ی کرونا بلکه به واسطه‌ی رکودی است که اقتصاد جهان پیش از کرونا نیز در معرض آن قرار داشت.)

شاید بتوان مشکل تصویر شده فوق را در پیش‌گویی بانک جهانی/صندوق بین‌المللی پول بهتر دید. بر حسب بانک جهانی/صندوق بین‌المللی پول رشد اقتصاد جهانی که در کل بر اساس داده‌های گذشته ۴.۴٪ پیش‌بینی می‌شد حداقل نیم درصد کاهش می‌یابد. [19] (که باز به نظر ضروری می‌آید و باید با آن با احتیاط برخورد کرد. احتمالاً کاهش بیشتر از نیم درصد است. بر حسب ارزیابی اقتصاددان بانک جی. پی. مورگان چس و شرکاء کاهش ۱٪ خواهد بود. [20]) در واقع این رقم که میزان دقیق آن روشن نیست کم و بیش بازتاب روابط متقابل اقتصادی روسیه با بقیه‌ی جهان و اثرات جنگ است. از اینکه سهم روسیه ۲۰۲۱ در تولید ناخالص جهان ۳.۰۸٪ [21] بوده است با در نظر گرفتن پیش‌بینی فوق، می‌توان نتیجه گرفت بخش اعظم کاهش (نیم الی یک درصدی رشد) متوجه سایر کشورها می‌شود.

از همین مختصر نتیجه می‌شود که فرسایش روسیه (در اثر جنگ و تحریم‌های اقتصادی) ممکن است بیش از هزینه‌ی غرب باشد، اما هزینه‌(ها)ی آن برای غرب بیش از هزینه‌ای است که فرسایش روسیه در جنگ افغانستان داشته است. غرب ما به ازاء فرسایش روسیه باید هزینه‌های نه فقط اقتصادی بلکه هزینه‌های اجتماعی رکود تورمی احتمالی را بپردازد. هزینه‌ها در کشورهای پیرامونی با توجه به شکنندگی ساختی آنان به سختی قابل تحملند. این هزینه بیش از هر چیز دیگر هزینه‌ی سنگین ناآرامی‌های احتمالی اجتماعی ناشی از تورم و رکود در حوزه‌ی نفوذ غرب در پیرامون است که فاقد منابع لازم برای مقابله با اثرات بحرانند و می‌تواند بنیاد مقابله به مثل روسیه و دخالت روسیه در این کشورها را فراهم آورد.

به علاوه سهم همه‌ی عوامل ذینفع غربی در فرسایش در اثر بحران مساوی نیست. به این دلیل معلوم نیست خود غرب در شرایط رکود اقتصادی بتواند سیاست‌های خود را یکپارچه ادامه بدهد. باید منتظر بود، این تفاوت‌ها در پی فروکش کردن تب اولیه خود را نشان دهند و سپس چشم‌انداز را دقیقتر تحلیل کرد. در این راستا بویژه باید منتظر پایان انتخابات در فرانسه بود.

عامل انسانی

علیرغم این وضعیت و فرسایش دوجانبه، اما آنچه این جنگ را برای روسیه خطرناک می‌کند طول آن است. این فاکتور را روسیه نمی‌تواند کنترل بکند. چراکه نمی‌تواند جلوی حمایت غرب از اوکراین و تحریم‌ها را بگیرد، و به این ترتیب نمی‌تواند با استراتژی آمریکائی طولانی کردن جنگ تا آنجا که ممکن است، مقابله موثر بکند و جنگ را دلخواسته کوتاه بکند. با این همه روسیه می‌تواند جلوی برخی از اثرات منفی آن را بگیرد.

با توجه به فقط نیمی از ۶۴۰ میلیارد دلار ذخیره‌ی بانک مرکزی روسیه که دچار تحریم نیست، روسیه علیرغم اشتباهات معین دولتمردان این کشور در ابتدای جنگ به طور بلاواسطه از پس کل هزینه‌های مستقیم این جنگ به طور مجرد برمی‌آید. با این همه در این روند ممکن است صدماتی ببیند که در صورت تداوم بدل به زخم‌های لاعلاج بشوند. مهمترین لطمه اثرات جنگ در روابط درونی کشور است.

حتی با فرض غلبه روسیه بر اوکراین و ممانعت از پیوستن آن به ناتو (که احتمالا چنین خواهد بود)، روسیه قادر نیست در دراز مدت مانع گسترش نفوذ غرب در شرق بشود. جنگ زمینه‌ی افزایش نفوذ را فراهم می‌کند. در روسیه هنوز تصور می‌شود «دولت = جامعه‌ی سیاسی». این در حالی است که غرب مدت‌هاست در شرق حضور دارد. برای غرب مسئله بیشتر تبدیل این نفوذ به نیروی سازمان‌یافته و موثر است همچون در اوکراین ۲۰۱۴. این مسئله آسان نیست اما عملی است. استبداد در نهایت نمی‌تواند مانع آن بشود، فقط می‌تواند آن را به عقب بیاندازد، خود فروپاشی بلوک شرق دلالت بر آن دارد. جنگ اوکراین در درازمدت در این جهت عمل می‌کند.

اینکه نفرت مردم روس و اوکراین نسبت به نیرو(ها)ی خارجی بیش از نفرت به رهبران خود است، در این لحظه امری متعارف است، تغییر در این نسبت چه برای روسیه و چه برای هم‌تاهای غربی و رهبران اوکراین خطرناک است. در اثر طولانی شدن جنگ و ملموس شدن اثرات آن بر زندگی روزمره ممکن است که این نسبت تغییر کند، و در صورت سازمان‌دهی نیروئی که بخواهد و بتواند به جنگ پایان بدهد، این خطر برای حکام روسیه و اوکراین جدی می‌شود.

امروز مردم به طور عمومی با توجه به تبلیغات ناسیونالیستی «روسیه‌ی بزرگ» به تلفات جنگ و لطمات اقتصادی ناشی از آن توجهی ندارند. این تلفات که به لحاظ اخلاقی و ایدئولوژیک در دراز مدت

قابل توجه نیستند، می‌توانند با توجه به تبلیغات طرف مقابل منجر به رویگردانی مردم و مخالفت آنان با جنگ بشود.

سیاست بدیل روسیه که خبرش نیز ضمن نوشتن این مطلب آمد، اجیر کردن سربازان بیگانه از کشورهای مختلف و سعی در تبدیل این جنگ به یک جنگ در وجه قالب نیابتی است. به این ترتیب روسیه سعی می‌کند هزینه‌ی انسانی‌اش را به حداقل برساند و یکی از عوامل نارضایتی مردم روسیه در مقام مقایسه با جنگ در افغانستان حذف بکند.

رقابت بین‌المللی و این جنگ می‌تواند نتایج بسیار شومی به همراه داشته باشند. دکترین ترومن و استراتژی ناشی از آن فقط برای آمریکا اعتبار ندارند. روسیه نیز قادر است با همین تاکتیک با آمریکا مقابله کند، و با هزینه‌ی نسبتاً کمی در مناطق نفوذ غرب این دکترین را اجرا بکند. در این راستا رکود تورمی در سیستم و در کشورهای پیرامونی حوزه‌ی نفوذ غرب زمینه‌ی مادی برای مقابله به مثل را فراهم می‌کنند و چنین کشورهایی را بدل به ابزار فشار به غرب بکند. اگر روسیه بخواهد یا بتواند برای پیشبرد این استراتژی امکانات «زیاد» است. مسئله در وجه نظامی (که هزینه‌ی عمده چنین سیاست‌هایی را تشکیل می‌دهد) برای روسیه که یکی از بزرگترین صادرکنندگان اسلحه است، میسر است. در فاصله‌ی ۲۰۱۴-۲۰۱۸ روسیه با ۲۱٪ کل صادرات اسلحه در جهان پس از آمریکا با ۳۶٪ قرار داشت. [22]

جمع‌بندی: استراتژی افغانی کردن جنگ اوکراین، با توجه به اینکه آمریکا فاعل مایشاء نیست و نیروهای دیگر نیز در این روند مشارکت دارند، الزاماً به شکلی که آمریکا می‌خواهد به پیش نخواهد رفت، اما عناصری از آن در روند فعلی تحقق خواهند یافت. صرف‌نظر از نیروهای کور اقتصادی، یکی از مهمترین عوامل در پس صحنه عمل می‌کند، شکاف بزرگ بین استفاده و هزینه‌ی اروپا و آمریکا در جنگ اوکراین است (خود تجربه‌ی «تعویض رژیم» در اوکراین ۲۰۱۴ و تقسیم پست‌ها بین نمایندگان آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا در اوکراین پس از آن مثال خوبی است برای نحوه‌ی تقسیم «غنائیم» «تعویض رژیم» بر حسب آمریکا). روس‌ها بر خلاف آمریکا بواسطه‌ی عدم دسترسی به اهرم‌های لازم منجمله عدم دسترسی به وسائل ارتباط جمعی اما قادر نیستند، از آن استفاده جدی بکنند و در روندهای سیاسی در اتحادیه‌ی اروپا به طور موثر دخالت بکنند. چین به طور خاص «میداند» که اگر روسیه شکست قطعی بخورد، پس از روسیه نوبت خود

او احتمالا در یک «درگیری» فاجعه‌آمیز زودرس خواهد بود. با این شکست و تغییر یک طرفه‌ی تناسب قوا به نفع غرب، چین زمانی را از دست می‌دهد که برای فراهم آوردن شروط استراتژیک نیاز دارد. آمادگی برای درگیری در وجه اقتصادی منوط به سازماندهی اقتصادی به قسمی است که تحریم‌تاب باشد. نشانه‌های لازم و البته ناکافی تحریم‌تابی را می‌توان حرکت «آزاد» سرمایه و شناور شدن یوآن تلقی کرد که هنوز نقش یک ارز بین‌المللی را کاملاً کسب نکرده و شناور نیست. اگر چه انزوا و تضعیف روسیه فقط تا درجه‌ی معینی به نفع چین است، اما تمام شدن «بازی» به صورت یک طرفه و به نفع آمریکا منافع استراتژیک چین را زیر سؤال خواهد برد. اولین و مهمترین آنان از دست رفتن نیروئی است که آمریکا را به خود مشغول داشته است. در مورد چین می‌توان گفت در این لحظه مشغول فراهم کردن شروط درگیری استراتژیک است و از این رو نسبتاً محتاطانه رل «تماشاچی» و «بازیگر» را همزمان ایفا می‌کند. چین نیز اما بر سر دو راهی سرنوشت ساز خواهد ایستاد، «تنها»، اگر جنگ طولانی بشود و جلوی تنزل بیش از حد روسیه را نگیرد. این امر مانع جدی استراتژی افغانی کردن جنگ اوکراین و فرسایش بیش از حد روسیه است. در راستای سیاست‌های چین، گنگره بیستم حزب در نوامبر امسال و رل‌شی در پی آن تعیین کننده است، باید منتظر نتایج آن بود.

از این جنگ مثل تمام وقایع از این دست یک حقیقت تلخ نتیجه می‌شود: «وقتی فیل‌ها با یکدیگر می‌جنگند این سبزه‌زار است که صدمه می‌بیند.» ترجمه ضرب‌المثل اخیر آفریقائی به زبان ساده‌ی سیاسی در زمینه‌ی مورد بحث عبارت است: فرودستان پیرامون به طور مستقیم قربانی رقابت بین فرادستان در جامعه‌ی خود و رقابت بین‌المللی قدرتمداران هستند.

خواست ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ در سطح نیروهای اجتماعی مختلف در این روند تنها خواستی است که می‌تواند بخش اعظم مردم جهان را متحد کند و درست بر خلاف خواست جناح‌های مختلف بورژوا-امپریالیستی، بویژه دو جناح بورژوائی در داخل اوکراین و در سطح بین‌المللی است. این خواست به طور جزئی و غیر مستقیم کل سیستم را زیر سؤال می‌برد. جلوی جنگ‌های نیابتی که عملاً در جهان جایگزین جنگ‌های امپریالیستی از نوع جنگ اول شده‌اند، را به طور قطعی جز با در هم کوبیدن سیستم بین‌المللی نمی‌توان گرفت. اما این خواست‌ها و تحقق حتی نسبی آنان، در مجموع، امکان دخالت امپریالیستی و تبدیل کشورهای پیرامونی به میدان جنگ مراکز

امپریالیستی را کم می کنند. عملاً با توجه به سلطه‌ی بلامنازع بورژوازی در جهان و عدم وجود آلترناتیو عملی آن در سطح مشخص، این میدان بدل به یکی از میدان‌های مقدماتی برای مبارزه با کل سیستم شده است. جنگ چیزی جز تحمیل قهرآمیز اراده‌ی یکی بر دیگری و بیان خواست برقراری یا حفظ یک رابطه‌ی سلطه و بنابراین سلب آزادی و حق تعیین سرنوشت نیست. اگر چه با قطعیت می‌توان گفت: همه‌ی ملکوت‌ها، آسمانی و زمینی، محکوم به فروپاشی‌اند، چرا که انسان محکوم به آگاهی و عمل بر اساس آن یعنی آزادی است. مبارزه برای صلح، عدم تعهد و خلع سلاح، نفی رابطه‌ی سلطه‌ی ناشی از جنگ(ها) و مبارزه برای آزادی معنا می‌دهد؛ -آزادی‌ای که انسان بواسطه آگاهی (نه فقط در وضعیت بلکه در کل) محکوم به آن است و بدون آن صحبت از انسانی نمی‌توان کرد که انکشاف او شرط انکشاف کل بشریت است.

[1] در اصل: انسان گرگ برای انسان است. Plautus, *Ein Wolf ist der Mensch dem Menschen*

[2] توجه شود به مصاحبه زیر برژینسکی:

<https://nsarchive2.gwu.edu/coldwar/interviews/episode-17/brzezinski2.html>

برژینسکی: «بلافاصله پس از ورود نیروهای روس دو روند را شروع کردیم: تحریم ... که هزینه‌ی بین‌المللی عمل روسیه را بالا ببرد و ... دومی جواب مشترک پاکستان و ما با همکاری سعودی‌ها، مصری‌ها، انگلیسی‌ها، چینی‌ها ... که هدف آن خونریزی هر چه طولانی‌تر و بیشتر شوروی بود ... ما شروع به تامین اسلحه برای مجاهدین از منابع مختلف کردیم.» ترجمه‌ی آزاد.

[3]

https://news.yahoo.com/cia-trained-ukrainian-paramilitaries-may-take-central-role-if-russia-invades-185258008.html?guccounter=1&guce_referrer=aHR0cHM6Ly93d3cubGF0aW1lcY5jb20v&guce_referrer_sig=AQAAAEFnexNGgdTackVepgy7LUMiWqe7QfWAquK0ZY8vwF04TyN4sD6fna73LbYs9v-ZadEdSGc10P052wR153_6w52aWlw8QeRDiuthjywYl3CS0U-qKbo1PGCswg9a1V6UhM3zcR1xSa-h9g723M06Bigz-K-

[4]

<https://www.thenation.com/article/politics/congress-has-removed-a-ban-on-funding-neo-nazis-from-its-year-end-spending-bill>

[5]

https://www.latimes.com/opinion/story/2022-02-25/ukraine-cia-insurgents-russia-invasion?fbclid=IwAR285GhWyTY2pJodPD0wx8aGBT5diAAPLZ1_NbzN5R_tVnylilc5LSFgN9w

[6] برای خواننده‌ی کم حوصله‌ای که زبان آلمانی می‌داند، می‌تواند ویدئوی قدیمی زیر (یوتیوپ) برای فهم مسئله مفید باشد:

ARD Monitor, Die NATO als Kriegstreiber in der Ukraine
(22.8.14) <https://www.youtube.com/watch?v=qpw5qIZ7QeM>

[7]

<https://www.stern.de/politik/deutschland/f-35-tarnkappenjets-fuer-die-bundeswehr-regierung-plant-kauf-31698424.html>

[8] در مورد فساد در اوکراین و رژیم زلنسکی منجمله و برای مثال «ماجرای اسناد پاندورا» و حسابهای بانکی دو حلقه‌ی اصلی (روسی و غربی) اولیگارشهای حاکم بر اوکراین بررسی شود.

[9]

<https://www.theguardian.com/world/2021/dec/04/biden-putin-call-ukraine-russia-white-house>

[10]

https://finance.yahoo.com/news/ecb-lagarde-says-costs-war-082330628.html?guccounter=1&guce_referrer=aHR0cHM6Ly93d3cuZ29vZ2xlLmNvbS8&guce_referrer_sig=AQAAAETUSLngXBebmA5gi-jw4sb4trX_qrdwlTdE0S4QAws9xTjCPvSugw_x1Uy_V00pXIimX7Wdmr-1P6GhaKGLVxAYDCM0DGYcMkjBV9hdIq5CRRRtRWIj3GgEB9cucyzknE-QznQ_msrIwfb_H0c0V0WLMowPq6ebMIEw22vDZ0zW

[11]

<https://www.reuters.com/world/europe/ecbs-centeno-warns-stagflation-russia-ukraine-conflict-2022-03-02>

<https://www.reuters.com/world/europe/cracks-widen-euro-zone-one-economy-war-ukraine-rages-2022-03-30>

[13]

<https://www.weforum.org/agenda/2018/12/global-arms-sales-captured-in-4-charts>

Oleg Komolov – CAPITAL OUTFLOW AND THE PLACE OF RUSSIA [14]
IN CORE–PERIPHERY RELATIONSHIPS, in: World Review of
Political Economy , Vol. 10, No. 3 (Fall 2019), pp. 328-341

[15]

<https://www.statista.com/statistics/263621/gross-domestic-product-gdp-growth-rate-in-russia>

[16]

<https://www.reuters.com/world/europe/jpmorgan-shock-russian-gdp-will-be-akin-1998-crisis-2022-03-03>

[17]

<https://civitta.com/articles/civitta-easybusiness-and-cer-experts-in-ukraine-release-study-on-war-costs-for-russia-and-ways-to-support-ukraine>

[/https://time.com/6160043/ukraine-oil-1970s-stagflation](https://time.com/6160043/ukraine-oil-1970s-stagflation) [18]

[19]

<https://www.reuters.com/markets/europe/imf-chief-georgieva-says-ukraine-war-lower-global-growth-forecast-2022-03-10>

[20]

https://www.business-standard.com/article/international/war-in-ukraine-sanctions-will-have-severe-impact-on-global-economy-imf-122030600070_1.html

[21]

<https://de.statista.com/statistik/daten/studie/166229/umfrage>

[e/ranking-der-20-laender-mit-dem-groessten-anteil-am-
/weltweiten-bruttoinlandsprodukt](#)

[\[22\]](#)

[https://de.statista.com/infografik/2011/anteil-an-den-weltwe
/iten-waffenexporten-nach-laendern](https://de.statista.com/infografik/2011/anteil-an-den-weltwe
/iten-waffenexporten-nach-laendern)